

تکثرگرایی دینی از دیدگاه قرآن کریم با رویکرد فقهی

احمد عابدینی^(۱)

چکیده

مشروعیت پیروی از ادیان به عنوان یکی از بحث‌های کلامی - فقهی پیوسته میان علمای اسلامی مورد بحث و گفت و گو بوده است. اکثر قریب به اتفاق علما معتقد به «انحصارگرایی دینی» هستند و معتقدند، تنها دین کامل که می‌توان از آن پیروی کرد دین مبین «اسلام» است و عمل به سایر شرایع مجزی و مسقط تکلیف نیست. حال سوال این است که دیدگاه قرآن کریم نسبت به مسأله «تکثرگرایی دینی» چیست و آیا از آیات قرآن هم انحصار فهمیده می‌شود. و اگر از آیات انحصار فهمیده نشود، آیا از نظر فقهی، چنانچه اعمال پیروان سایر ادیان به دور از شرک و بت پرستی باشد نیز مجزی و مبری ذمه است. بر اساس پژوهش حاضر که به طور تفصیلی در آیات قرآن کریم صورت پذیرفت، می‌توان از تکثرگرایی دینی دفاع کرد و از نظر فقهی، اعمال پیروان سایر ادیان را در صورت دوری از شرک و بت پرستی مجزی و مبری ذمه دانست. کلید واژه‌ها: تکثرگرایی دینی، قرآن کریم، رویکرد فقهی، اجزاء، مبری ذمه

۱- استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه اصفهان ahmadabedinia@yahoo.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۰/۱۵ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵.

مقدمه و بیان مسأله

در بحث حجیت قرائت‌های مختلف از دین اسلام، این دیدگاه مطرح است که به جهت ویژگی‌هایی که اسلام دارد و آن را از یهودیت، نصرانیت و سایر ادیان توحیدی متمایز می‌سازد، قرائت‌های مختلف از آن دارای محدوددهایی می‌گردد. مثلاً چون کتابش به طور مستقیم وحی الهی است و الفاظ و عباراتش به زبان عمومی بوده و بدون کوچک‌ترین تحریفی به دست ما رسیده، برای عرف عادی قابل فهم است. بنابراین قرائت‌های گوناگون از اسلام نباید با فهم عمومی و متعارف که از قرآن صورت می‌گیرد و همه با طبع اولیشان آن را می‌فهمند، مخالف باشد. پس هر پاراگراف یک قدر متیقن دارد که آن را همه می‌فهمند و آن از مسلمات و یقینیات شده و در نتیجه بخش زیادی از امور، اصولش جزء یقینیات می‌گردد که قرائت خلاف آن معنی ندارد از جمله توحید، نبوت، معاد، نماز، روزه، جهاد و احسان به پدر و مادر، از امور یقینی است، ولی مراتب و ریزه‌کاری‌های آنها ممکن است گوناگون فهمیده شود.

یا به عنوان مثال نیاز داشتن نماز به وضو، تیمم یا غسل، مسلم است، اما وضو چگونه است، آیا در شستن باید از پایین به بالا باشد یا بالعکس و چه مواقعی نوبت به تیمم می‌رسد و رابطه غسل و وضو چگونه است، اینها از اموری است که افراد مختلف از کتاب واحد، گوناگون می‌فهمند.

حال سخن این است که آیا در بحث تکثرگرایی نیز محدودیت‌ها و خط قرمزهایی وجود دارد یا همان طور که گفته شده، همه دین‌ها صراط‌های مستقیم‌اند که انسان‌ها را به پیش می‌برند. باز بر فرض که تمام دین‌ها را صراط مستقیم بدانیم، هدف از این راه‌ها چند گونه متصور است:

- ۱- صراط‌های مستقیم همانند راه‌هایی در اطراف یک کوه است که به سوی یک قله کشیده شده و راه‌پیمایان دین‌های مختلف به سوی یک قله رهسپارند.
- ۲- صراط‌های مستقیم همانند راه‌هایی است که هر یک بر یک کوه و به سوی قله همان کوه کشیده شده و بنابراین راه‌های مستقیم، افراد را به بلندا می‌رسانند ولی بلندای هر کس با بلندای دیگری متفاوت است.
- ۳- اساساً مثال قله یا قله‌ها و پیمودن راه به سوی قله و مسیر مخروطی که رأس

آن نقطه است و قاعده‌اش وسیع، مثال جالبی نیست، بلکه تصور صحیح آن است که مقصود، هدف و خدای منان بسان چتر نجاتی فرض شود که در بالای سر همه قرار گرفته و همه در پایین و در نقطه تلاقی طناب‌های چتر با یکدیگر قرار دارند، هرگاه یک انسان تصمیم بگیرد که با اختیار خود از یکی از طناب‌ها بالا رود، و برایش مسلم است که از هر کدام حرکت کند به سوی خدا می‌رود و به او می‌رسد. در واقع علی‌رغم راه‌ها و مسیرهای مختلف و وسعت همه جانبه آنها، خداوند باعث شده که همه آنها به او منجر و ختم شود.

۴- همان تصور سوم، افزون بر این که، خود طناب‌ها نیز قسمتی از هدف است، نه این که خداوند همانند چتری بالا و ورای طناب‌ها باشد، بلکه خود پیمودن طناب‌ها نیز موضوعیت دارد. بنابراین اگر کسی مقدار کمی از مسیر را پیمود با کسی که مقدار بیشتری از مسیر را پیموده است متفاوت‌اند و در دو درجه قرار دارند و نفس همین پیمودن، دارای ارزش، درجه و اعتبار است و به قول عرفا خود همین پیمودن راه، عین کمال و صیوروت و شدن انسان است.

۵- و اگر معتقد شدیم که صراط‌های مستقیم باطل است، آنگاه تنها یک راه به سوی خدا متصور است و خداوند چونان نقطه‌ای بر فراز کوه است که رسیدن به آن نقطه، تنها یک راه دارد و اگر در پایین نیز راه‌های متعددی وجود دارد، سرانجام به یک راه اصلی منجر می‌شود و تنها همان راه اصلی است که به خدا می‌رسد.

این‌ها پنج تصویری است که ابتدا به ذهن می‌رسد آنچه تا حال تصور می‌کرده‌ایم و برایمان از طریق بیان و تصویر به هم انداخته‌اند، این بوده که خداوند را مانند خورشیدی نورانی در بالای آسمانها تصور کنیم و از یک سو شعاع‌های او به سوی ما سرازیر شود و کثرت‌ها را بیافریند تا متکثر شدن جهان از خدای واحد را به تصویر بکشاند و از سوی دیگر مسیر حرکت ما به سوی او را ترسیم کنند که هر کس یکی از این پرتوهای نوری را بگیرد تا سرانجام به خدای متعال منجر شود. این مثال نور و شعاع با کمی دستکاری و توجیه برای سه مورد از تصورهای پنجگانه مناسب است، زیرا چه تعبیر شود به راه‌های مختلف اطراف یک کوه و چه تعبیر شود به شعاع‌های یک منبع نورانی، هر دو یکی است، حال اگر منبع نورانی را بسیار دور تصور کنیم که در بی‌نهایت مستقر است، آنگاه شعاع‌های نورانی، متوازی به نظر

می‌رسد، پس دو سالک که از دو شعاع نورانی به سوی خداوند رهسپارند، در ظاهر گمان می‌کنند که شبیه دو کوهنورد هستند که برای دستیابی به دو کوه مستقل به سوی قله‌ها رهسپارند، ولی در واقع هر دو به سوی یک مقصد در حرکتند، لیکن دور از دسترس بودن آن منبع، آنان را همچون دو کوهنورد و هدف‌های ابتدایی آنان را مانند دو قله دانسته است. باز چون هدف بسیار دور از دسترس است، وقتی انسانها و سالکان راه‌ها از تقیدها، قالب‌ها و شریعت‌ها فراتر می‌روند، شعاع‌های جزئی به هم می‌پیوندند و شعاع کلی را تشکیل می‌دهند یا جویبارها به هم متصل می‌شوند و رودخانه را تشکیل می‌دهند و به سوی هدف رهسپار می‌شوند که - همان تصور پنجم است - سبیل‌ها و راه‌های کوچک به «صراط» منجر می‌شد و «صراط» یکی بیش نیست.

بنابر این اگر چه تصویرهای یک، دو و پنج هر یک بیانگر یک طرز نگرش به خداوند است و پیروان تصویر پنجم، پیوسته پیروان تصویرهای یک و دو را به باد اتهام می‌گیرند، ولی هر سه در یک راستا قابل توجیه و یک گونه‌اند. در هر سه، خداوند چون منبعی نورانی در فاصله بسیار زیاد یا بی‌نهایت از انسان قرار دارد، اما هر سه تصور شرک آلود است. اولین شرک، این که سالک خود را موجودی مستقل از منبع نورانی می‌داند. دوم: خود را از پیمودن مسیر به سوی الله یا نپیمودن آن یا مسیر به سوی شیطان مختار می‌داند. بنابر این یک فرد با اختیار خود تصمیم می‌گیرد و مسیر تکامل و تعالی را می‌پیماید و دیگری سکون را اختیار می‌کند و همانجا در نقطه صفر باقی می‌ماند و سومی حرکت به سوی شیطان را آغاز می‌کند که در قطب مقابل خداوند ایستاده است. در این صورت اول اینکه انسان اختیار دارد که خود را ساکن کند و از حرکت باز ایستد و این حالت استقلالی خودش شرک است، دوم، شیطان را موجودی در عرض خداوند می‌داند که در قطبی مخالف او ایستاده که مسیرش کاملاً با مسیر به سوی خدا تفاوت دارد.

در نتیجه می‌توان گفت که هر سه تصویر از «صراط» یا «صراط‌های مستقیم» دارای اشکال است، چون نه شیطان مستقل و در قطب مقابل خداوند است و نه انسان در اصل حرکت و سکون اختیار دارد - بلکه چه بخواهد و چه نخواهد باید حرکت کند و می‌کند، تنها در انتخاب جهت حرکت آزاد است - و از سوی دیگر او

موجودی مستقل نیست و همه چیزش از خداست، چه بداند و چه نداند، چه بخواهد و یا نخواهد.

بنابراین آنچه به عنوان صراط‌های مستقیم در تصویرهای یک، دو و پنج آمده تا حدودی نامستقیم به نظر می‌رسد. تصویرهای سه و چهار، شاید برای نشان دادن مسیر تکاملی انسان به سوی خداوند جالب‌تر و کامل‌تر باشد، اگر چه تشبیه معقول به محسوس همیشه کار مشکلی است. به هر حال انسان همچون نقطه‌ای است که به هر سو حرکت کند و هر پرتو را که انتخاب کند، مسیرش الی الله است و هیچگاه خود و مسیرش استقلالی ندارند و خودش صفر است و یا پیمودن راه، یا به تعبیر بهتر با صبرورت و شدن و از استعداد، خود را به فعلیت رساندن، حرکتش شروع می‌شود و به هر جهت که برود، مسیری خدایی را طی می‌کند. حال یا به خدای رحمان و رحیم ختم می‌شود و یا به خدای دارای عذاب شدید، اما این دو تصویر، اگر چه در نمایاندن صراط مستقیم یا صراط‌های مستقیم موفق‌ترند و بیشتر از شرک به دورند، ولی نحوه راهزنی شیطان را نمی‌توانند به طور کامل بنمایانند.

تصویر ششم

اگر انسان را همچون نقطه‌ای در وسط دریای بی‌کران که انواع و اقسام آبها، املاح و... در آن وجود دارد، در نظر بگیریم که این نقطه ساخته شده آن دریاست و استعداد و توانش را از آن دریا می‌گیرد و در هر بعدی که متکامل شود، در واقع از درون دریا استفاده کرده و تکاملش پرکشیدن به سوی کرانه‌هاست، نه این که با همان جرم و حجم، همانند ماشین مسیری را طی می‌کند، بلکه نقطه‌ای وسط دریاست که کم کم همانند موجی از امکانات دریا استفاده می‌کند و بر دریا سوار و بزرگ‌تر می‌شود و با بزرگ‌تر شدنش به سوی کرانه‌ها رهسپار می‌گردد که همچون موج، حرکتش همان گستردگی اش است. این تغذیه و ایجاد موج و گسترده شدن موج قهری است، ولی چه نوع تغذیه کند، تغذیه خوب یا بد و سرانجامش شیرین شود یا شور، به دست خود اوست و سرانجام صورت کاملی از خوبی‌ها یا بدیهای دریا را ارائه می‌دهد. حال اگر این دریا را سایه خداوند متعال بدانیم که بدی‌هایش همان نارسایی‌ها، عدم‌ها، نیستی‌ها، عقب‌گردی‌ها و ضایع کردن استعدادهای باشد و

پیشرفت به سوی ساحل را پیشرفت به سوی کمال بی نهایت بدانیم که کرانه‌ها خوبی‌های مرکز را در حد اعلا دارند، شاید تشبیه مناسبی باشد. طبق این تصویر هر چه آن قطره بزرگ می شود، بزرگ شدنش همان حرکت آن و همان به سوی ساحل رفتن است.

طبق این تصویر، راه و رهنورد یکی است و هر چه در راه جلو تر می رود، رهنورد قوی تر می شود و از امکانات بیشتر برخوردار می گردد. در واقع هر چه پیش می رود، همه با استفاده از مخلوقات خداست که همه ظل اویند و هر چه کامل تر می شود، ظل و سایه کامل می شود و خدا نمایی اش کامل تر می گردد، نه این که انسان خدا می شود، بلکه هر چه هست، همه سایه اوست، پس انتهای صراط یا صراط‌ها نمایش کامل ترین چهره است نه خدا شدن.

طبق این تصویر، انسان‌ها هر یک هم، راه هستند و هم رهنورد. و آنچه مهم است، طول مسیری است که هر یک می پیمایند و مقداری است که هر انسانی کامل می شود و یا بالعکس عقل و استعداد خود را از دست می دهد و کمالی را طی نمی کند و چون کمال را می بیند، بر حال خود تأسف می خورد. و خود این راه کمال را طی نکردن، و توجه به این که می توانسته کامل بشود و نشده، خسران و زیان است.

طبق این تصویر، همه راه‌های کمالی، راه مستقیم هستند، ولی «الصراط المستقیم» که در سوره حمد خواهان هدایت به آن هستیم آن است که بیشترین حد کمال را دارد، طولانی ترین مسیر تکاملی را طی می کند و انسان را به بالاترین حد از کمال می رساند.

بنابراین مستقیم بودن راه‌های تکاملی منافاتی ندارد که راهی مستقیم فراروی همه باشد تا هر کس هر چه کامل می شود، باز کمال بالاتر را تصور کند و به سوی آن رهسپار شود و قرار گرفتن در آن را بخواهد، حتی اگر چه آن انسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد. آرمان خواهی، نشانه کمال یک مکتب است، حد پایان نداشتن، کمال یک مکتب است و اسلام با چنین تصویری از «الصراط المستقیم» می تواند همیشه در حد بالایی باشد که همگان هر چه کامل می شوند و کمالاتشان نیز حق است، ولی بالاتر از آن را نیز تصور کرده و برای رسیدن به مرحله بالاتر تلاش کنند.

این تصویر ششم را نمی‌توان در قالب کوه و رهنورد بیان کرد، زیرا در آنجا حتماً راه غیر از رهنورد است، ولی در قالب نور و شعاع و منبع نورانی می‌توان بیان کرد که کوچکترین ذره از ذرات نور که خود آفریده نور است، ولی استعداد شدن هر چیز را دارد و باید آن استعداد را به نحوی شکوفا کند و در این مسیر می‌تواند از تمام امکانات استفاده کند و شکوفا شود آنگاه هرچه شکوفاتر شود، نورانی‌تر می‌گردد و از نورهای موجود بهره بیشتری می‌برد، ولی هرچه شکوفا شود و حتی به اشرف مخلوقات برسد باز جلوه‌ای از جلوه‌های خداوند است خدا نمایی‌اش کامل‌تر و بهتر از سایر مراتب قبلی است.

اما آن که سخت تأثیر شیطان است، استعداد خود را بی‌جا مصرف می‌کند و تکامل نمی‌یابد و نورانیت کسب نمی‌کند و حتی استعداد قبول نورها را نیز ضایع می‌کند، آنگاه پیوسته در ظلمت بیشتر قرار می‌گیرد و چون تصور می‌کند - و می‌تواند تصور کند - که چقدر استعداد داشته و چه قدر می‌توانسته نورانیت کسب کند و متکامل شود، ولی نشده است بیشتر ناراحت می‌شود و خود را در عذاب می‌بیند، آنگاه است که چنین فردی فریاد برمی‌آورد ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ (سوره عم آیه ۴۰): ای کاش من خاک بودم، ای کاش استعدادهای خود را ناشکفته باقی گذاشته بودم و در نقطه صفر باقی مانده بودم و در راه شقاوت و بدبختی آنها را مصرف نکرده بودم. حال بعد از این تصورات به سراغ آیات قرآن برویم و ببینیم با کدامیک از تصویرها سازگار است.

لازم به یادآوری است، همانگونه که در جای خود بحث شده (ر.ک: عابدینی، ژرفایی قرآن و شیوه‌های دستیابی به آن) ممکن است که همه تصویرهای مطرح شده در جای خود و برای سطح فکری مناسب خود صحیح باشد، زیرا قرآن هم توده مردم را تغذیه می‌کند، هم خواص را و هم نخبگان از خواص را، ولی به هر حال یکی از مثال‌های قرآنی در تصویر کشیدن حق و باطل این چنین است.

«الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء. تؤتي اكلها كل حين باذن ربها. و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون. و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجثت من فوق الارض، مالها من قرار يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة؛ (ابراهيم: ۲۴ - ۲۷) آیا ندیدی خدا چگونه مثال

زده؟ سخن پاک، مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است. میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مثال‌ها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند و مثال سخن ناپاک، چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قرار ندارد. خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخنی استوار ثابت می‌گرداند...».

در این مثال ثابت و پا برجا بودن، به سوی بالا پرکشیدن و ثمر دهی متناوب از ویژگی‌های مثال سخن خوب که مصداق کاملش ایمان است، دانسته شده و بی‌قراری، بی‌ریشه‌ای و بی‌ثمری از ویژگی‌های سخن ناپاک که مصداق آن کفر و جحود است دانسته شده است.

این تصویر از تصویر ششم نیز برتر است، زیرا علاوه بر رشد و پرکشی به سوی آسمان، با استفاده از ریشه‌های ثابت درون زمین بر ثمر دهی دائم نیز دلالت می‌کند. اما پیرامون تکثرگرایی و صراط مستقیم یا صراط‌های مستقیم به طور صریح از این مثال چیزی روشن نمی‌شود، مگر این که توجه شود که این مثال، به یک «کلمه طیبه» است و هر «کلمه طیبه» ای همین گونه است، بنابراین مثال کلمه‌های پاک همانند درختانی است که... آنگاه این مثال با صراط‌های مستقیم تناسب بیشتر دارد. ولی باز می‌توان اشکال کرد که این مثال در صدد استوار بودن، مفید بودن و گسترش یافتن سخن پاک است و اطلاق یا بیانی پیرامون مسیر حرکت و جهت حرکت ندارد. مثال دیگری که در قرآن زده شده، این چنین است:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ (رعد:

۱۷) (خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد، پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش آنها روان شدند، و سیل کفی بلند روی آن نشست و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می‌گدازند، هم نظیر آن کفی بر می‌آید، خداوند حق و باطل را چنین مثال می‌زند، اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین (باقی) می‌ماند. خداوند این چنین مثال می‌زند.»

از مثال اول به ذهن می‌آید که راه‌های حق چون جویبارهای کوچک هستند که

سرانجام به هم می پیوندند و بنابراین راه‌های کوچک به سوی حق نیز سرانجام به راه بزرگی منجر می شود که همان صراط مستقیم است و آن یکی بیشتر نیست، ولی ممکن است اشکال شود که این مثال تنها در صدد تمایز بین حق و باطل است که حق چون آب و باطل چون کف است و به همین جهت، خداوند دو مثال زد تا اگر از اولی مطلب دیگری برداشت شد با توجه به مثال دوم اصلاح شود. به نظر می رسد مطرح ساختن جویبارها و پیوستن آنها به یکدیگر برای بیان منشأ ایجاد کف‌ها باشد، نه برای اثبات یا رد صراط و صراط‌ها.

وقتی دو جویبار از دو جهت مختلف به هم می رسند و با هم برخورد می کنند، از برخورد شدید در آب، کف ایجاد می شود، به همین جهت مثال دوم را زد که در آن از حرارت دیدن زینت آلات، کف‌ها و دردی‌ها روی آن بالا می آید که منشأ آن حرارت و زیر و رو شدن زیورآلات است. به هر حال این دو مثال برای نمایاندن حق از باطل است، نه نمایاندن حق و احق.

بله آنچه می توان از هر دو مثال استفاده کرد آن است که باطل‌ها چون قالب و پوسته روی حق را می گیرد و تا هنگامی که جویبارها (حق‌ها و حقیقت‌ها) به هم نپیوسته اند. کف‌ها روی حقیقت‌ها را پوشانده اند، ولی وقتی حق‌ها به هم پیوند می خورند باطل‌ها چون کف بیرون می افتند.

شاید بتوان گفت همه جنگ‌ها، اختلاف‌ها و گوناگون دیدن حقایق، به دلیل قالب‌ها و پوسته‌هاست و در واقع کف‌هاست که حقایق را در قالب‌های خاص نمایان ساخته تا طرفداران حق پیوسته با هم بجنگند، ولی هرگاه کف‌ها و پوسته‌ها کنار رود، روشن می شود که حقایق با هم جنگی ندارند. نگاهی به اکثر جنگ‌های عالم، خصوصاً جنگ‌های مذهبی حقیقت این سخن را بیشتر برملا می سازد.

احتمالاً ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ (بقره: ۲۸۱)؛ ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ (آل عمران: ۳، صف: ۶). ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي﴾ (صف: ۶). شاید همه به همین مطلب اشاره داشته باشد که چون انبیا با حقایق سروکار دارند و کف‌ها چشمشان را پرنکرده است با هم اختلافی ندارند و همدیگر را تصدیق می کنند و هر پیامبری به آمدن پیامبر بعدی بشارت می دهد.

مراد از صراط مستقیم

گاهی تصور می‌شود، مراد از صراط‌های مستقیم آن است که به همه ادیان و مذاهب حقانیت متساوی بدهیم، در حالی که مدعیان صراط‌های مستقیم، حقانیت نسبی را می‌گویند و هیچگاه ادعا ندارند که همه راه‌ها به یک اندازه حق است، بلکه یا درصدد رد کردن منحصر به فرد بودن راه حق‌اند و یا درصدد به تردید انداختن مدعیان انحصاری بودن آن هستند، نه این که همه چیز را متساوی بدانند.

این عبارت‌ها را بنگرید:

«... و برای دیگران هم حظی از نجات و سعادت و حقانیت قایل شود و روح پلورالیسم همین است» (سروش، صراط‌های مستقیم، ص ۳۴)

«صراط‌های مستقیم مدعی این نیست که همه فرق برحق‌اند و هر کس هر چه می‌گوید، درست است، بلکه می‌گوید، اولاً مقوله هدایت از مقوله حقانیت تام و تمام متمایز است، ثانیاً کثیری از اختلافات، میان حق‌های ناخالص است، نه حق‌ها و باطل‌ها. و ثالثاً... (همان، ص ۵۶)

بنابراین اگر گاه دیده یا شنیده می‌شود که کلمات پلورالیست‌ها عمومیت دارد و حتی مشرکان، بت پرستان و یا راه بت پرستی و شرک را نیز شامل می‌شود، یا باید آن را ناشی از طغیان قلم دانست یا به جهت‌های دیگر حمل کرد و یا بالأخره راه خود را از آنان جدا و با صراحت اعلام کرد که پلورالیسم دینی مورد نظر ما دارای محدودیت و خط قرمز است، به گونه‌ای که نمی‌تواند شرک صریح و بت پرستی صریح را در درون خود جای دهد، بلکه تکثرگرایی مورد نظر ما بهتر دانستن دین و آیین هر گروه و تبلیغ آن، از سوی متولیان آن را برمی‌تابد و از آن استقبال می‌کند، زیرا خوب می‌داند که تا شخص دین و آیین خود را بهتر نداند یا احتمال بهتر بودن آن را ندهد، دلیلی بر عرضه و تبلیغ آن نمی‌بیند و تکامل که نتیجه طبیعی عرضه شدن افکار گوناگون است صورت نمی‌گیرد. همچنین اگر دیگران را باطل محض بدانند، باز دلیلی برای گوش فرا دادن به سخن آنان برای خود نمی‌بیند و به این گونه سدی در جلوی راه کمال خود ایجاد می‌کند. به صورت کلی راه ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ را به روی خود می‌بندد و در نتیجه از دایره ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَبْوَابِ﴾ (زمر: ۱۷ - ۱۸) خارج می‌شوند. به هر

حال اعلام جهانی بودن هر یک از ادیان الهی، با اعلام جهانی بودن آن دیگری از سوی پیامبری دیگر، هیچگونه منافاتی ندارد، خصوصاً اگر آن دو دین در دوزمان یا دو مکان عرضه شده باشند یا یکی خود را کامل کننده دیگری معرفی کند و تصدیق کننده مطالب دین قبلی باشد.

ولی اگر یکی از ادیان، دین دیگر را کاملاً نفی کرده و آن را عاری از هرگونه حق و حقیقت بداند، این با پلورالیسم دینی ناسازگار است و راه مفاهمه را می بندد. حال با توجه به این امور باید به آیات قرآن مراجعه شود و آن‌ها بررسی گردد. تا ببینیم آیا دین اسلام حقانیت ادیان دیگر را نفی کرده یا در عین اصرار بر حقانیت و تأیید، خود را کامل کننده آنها معرفی می‌کند و بعضی انحرافات یا تحریفات ایجاد شده به دست دیگران را نفی می‌کند.

بررسی آیات قرآن

الف: آیاتی که اسلام را دین جهانی می‌داند:

۱- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ اعراف: ۱۵۸ «بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم»

۲- ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ آل عمران: ۱۹ «در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است».

ب: آیاتی که غیر اسلام را نفی می‌کند:

۳- ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ آل عمران: ۸۵ «و هر که جز اسلام دینی دیگر جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است».

بررسی

دو آیه قبلی با توجه به مطالب گذشته با پلورالیسم دینی ناسازگاری ندارد، بلکه دارای یکی از ارکان آن است، ولی آیه سوم در صدد نفی ادیان دیگر است و به ظاهر می‌خواهد یهودیت، نصرانیت، و... را نزد خداوند غیر قابل قبول قلمداد کند و پیروی از آنها را موجب خسارت بداند.

و چون ظاهر این آیه، نفی پلورالیسم دینی است و ادیان یهود و نصارا را نیز بر نمی‌تابد، نیاز به بررسی بیشتری دارد. به ظاهر کلمه «مَنْ» عمومیت دارد و شامل تمام افراد می‌شود، یعنی هر انسانی که جز اسلام دین دیگری را قبول کند، در میان است، ولی با این حال مسلم است که «مَنْ» شامل انسانهایی که بعد از آمدن اسلام و قبل از آمدن این آیه به ادیان دیگر معتقد بوده و مرده‌اند نمی‌شود، شامل کودکان و مجانین نیز نمی‌شود. این‌ها روشن است که نیازی به بحث ندارد، ولی آیا شامل افرادی که در زمان نزول آیه بوده و عقل و بلوغ داشته‌اند، اما این آیه به گوششان نخورده می‌شود یا نه؟ تازه خود این افراد سه دسته‌اند:

- ۱- دسته‌ای اصلاً اسمی از اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به گوششان نرسیده است.
- ۲- دسته‌ای که اسلام را شنیده‌اند، ولی خوبی، حقانیت و الهی بودن آن را تشخیص نداده‌اند.

۳- گروهی که اسم دین اسلام را شنیده و آن را مطالعه کرده‌اند و حقانیت آن را نیز دریافته‌اند ولی چون در نظرشان تمام دین‌ها می‌توانسته انسان را به خدا و بهشت برساند، نیازی به ایمان به اسلام ندیده و مسلمان نشده‌اند.

آیا این سه دسته که تحت یک عنوان، (جاهلان به آیه «من یتبع غیر الاسلام...»)
معرفی می‌شوند در خسران هستند. از دیدگاه عقل، تکلیف، و مؤاخذه پس از تبلیغ و بیان است و از دیدگاه شرع نیز حدیث «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» و یا آیه ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ عذاب و مؤاخذه را پس از بیان، می‌داند. در نتیجه آیه در آن زمان شاید مشمول تخصیص دیگری نیز واقع باشد که اگر مخصص آن دلیل عقلی باشد، مخصص متصل خواهد بود و اگر دلیل مخصص، آیه و حدیث باشد مخصص، منفصل خواهد بود، و به هر حال عمومیت «من یتبع...» ضربه دیده است، و مواردی پیدا شد که بتوان فردی را پس از نزول آیه، مشمول آیه ندانست، حال اگر دلیل‌های دیگر اعم از نقلی یا عقلی یافت شود که گروه دیگری را نیز از ذیل عموم آیه، خارج سازد با این آیه منافاتی نخواهد داشت. بنابراین باید به سراغ آیات دیگر رفت، اگر از آن‌ها توانستیم پلورالیسم دینی را ولو در مورد برخی از ادیان نظیر یهود یا نصرانیت یا در مورد برخی از افراد آن به اثبات برسانیم، مضمون آن آیات و دلایل مخصص دیگری برای عموم «من یتبع...» خواهد بود.

خلاصه

۱- کسی نمی‌تواند ادعا کند که عموم آیه «ومن یتبع...» غیر قابل تخصیص است، زیرا گروه‌های زیادی با تخصیص و تخصص از ذیل آن خارج گشته‌اند.

۲- اگر در زمان نزول آیه، کسانی از تحت عموم آیه خارج بوده‌اند و نظیر آن کسان امروزه نیز یافت گردند، آنان نیز به همان دلیل از ذیل آیه خارج خواهند بود، زیرا عقل، قائده «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد» را مستحکم و غیر قابل مناقشه می‌داند.

۳- به نظر می‌رسد آیه مربوط به کسانی است که خبر از آمدن اسلام دارند، آن را شناخته‌اند و برتر از دین خود یافته‌اند و هیچ شبهه‌ای در این که باید از دین برتر پیروی کنند، ندارند و با این حال به خاطر عناد، تنبلی، هوای نفس و... از این دین پیروی نکنند. ولی با وجود کوچکترین شبهه‌ای در یکی از مقدمه‌ها، بیان، کامل نبوده و عموم آیه شامل، نیست، و کسانی که امروز معتقد به پلوارلیزم دینی هستند، ادله‌ای دارند و به هر حال ادله آنان برایشان شبهه‌ای ایجاد کرده و بنابراین بیان - اعم از اصغر و کبری - برایشان تام نیست.

تازه تمام آنچه بیان شد، بدون توجه به کلمه «ابتغاء» در آیه شریفه بود و با توجه به این کلمه اساساً آیه از مدار بحث خارج می‌گردد.

«البغی؛ طلب تجاوز الاقتصاد فیما یتحری، تجاوز اولم یتجاوزه... و ابتغیت کذلک» (راغب اصفهانی، معجم مؤدات الفاظ القرآن، ماده بغی) بغی: طلب زیاده روی از حد اعتدال در آنچه مطلوب است، چه آن زیاده روی انجام شود یا انجام نشود... و ابتغیت همانند بغی است.

از این عبارت معلوم می‌شود که «بغی و ابتغاء» هم معنی هستند و مراد خواستار زیاده روی در طلب است.

«و اما الابتغاء فقد خص بالاجتهاد فی الطلب» (همان) طبق معنای لغوی، هنگامی که شخص در طلب خود تلاش فراوان به کار برد ابتغاء انجام داده است بنابراین معنای «و من یتبع غیر الاسلام دینا» این است که اگر کسی با تلاش و کوشش به دنبال اثبات برتری ادیان دیگر و اعتقاد به آنها باشد، کسی که پیوسته در صدد طرح شبهه برای اسلام و زدودن شبهه از سایر ادیان باشد تا بدین وسیله آنها را طلب

کند، مشمول آیه است نه کسی که در عین تمسک کامل به اسلام، دین‌های دیگر را نیز دارای حقانیت نسبی می‌داند و نه آن کسی که حقانیت اسلام و مسیحیت را قبول دارد، ولی چون قبلاً مسیحی بوده، حال نیز بر عقیده خود باقی است و حتی نه آن کسی که برتری اسلام بر مسیحیت را دریافته، ولی چون گرویدن به اسلام مستلزم فراگیری فروع و عبادیات آن است و او به خاطر شغل یا تنبلی یا... نمی‌خواهد به این دین بگردد، بلکه به دین خود باقی می‌ماند، شامل نمی‌شود. زیرا این موارد همه از مصداق‌های ابتغاء غیر اسلام خارج است، و این آیه شاملش نمی‌شود و دلیل‌های دیگر باید در جای خود بررسی گردد.

بنابراین از این آیه با توجه به قرائن داخلی و خارجی و با توجه به واژه ابتغاء تنها می‌توان اذعان داشت که مرتد از روی علم و عمد، دین جدید قبول ندارد و چنین شخصی از خاسران خواهد بود.

در تفسیر نمونه آمده است: جمله «یبتغ» از ماده «ابتغاء» به معنی کوشش و تلاش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به کار می‌رود، در اینجا با یک نتیجه‌گیری کلی به بحث خاتمه داده شده و آن این که دین و آیین حقیقی «اسلام» یعنی تسلیم در برابر فرمان خداست و این حقیقتی است ما فوق نژاد و زبان و تعصب‌های قومی و مانند آن آنها که غیر از این واقعیت را به عنوان آیین بپذیرند، هرگز از آنها پذیرفته نخواهد شد. (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹۳)

از عبارت ایشان به دست می‌آید که مراد از اسلام همان حقیقتی است که همه ادیان توحیدی برای آن آمده‌اند و آن تسلیم محض خداوند بودن است، همان که قرآن می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (آل عمران: ۶۷) «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرای فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود.» که از یک سو نشان می‌دهد، اسلام مقابل شرک است، و از سوی دیگر اشعار دارد که تفرق‌گرایی، و تحزب‌گرایی و اصرار بر امور اختلافی یهودیت یا نصرانیت دارای رائج شرک است و با راه و روش حضرت ابراهیم ناسازگار.

مرحوم محمد جواد مغنیه در کتاب تفسیر خود، در ذیل آیه «ان الدین عند الله

الاسلام» بحث مسبوطی را مطرح ساخته است که چون با بحث ما مرتبط و بسیار کارگشاست و ذهن را تا حدود زیادی باز می‌سازد، ترجمه آن از نظرتان می‌گذرد:

سؤال: ظاهر این آیه دلالت می‌کند که تمام ادیان پیامبران و حتی دین حضرت ابراهیم و سایر انبیا نزد خدا ارزشی ندارد مگر دین محمد ﷺ. با این که معلوم است که آنچه پیامبران آورده‌اند، بر طبق اعتراف خود حضرت محمد ﷺ و قرآن حق و راستی است.

جواب: آیه کاملاً به عکس مطلب پرسش‌کننده، دلالت دارد زیرا ظاهرش با زبان رسا می‌گوید که هر دینی که پیامبری از پیامبران سابق آورده، دعوت به اسلامی که محمد ﷺ به آن دعوت کرده را در جوهره خود دارد. حقایق سه‌گانه ذیل را توجه کنید:

۱- اسلام قبل از هر چیز بر اصول سه‌گانه ۱- ایمان به خدا و یگانگی‌اش
۲- وحی و عصمتش ۳- رستاخیز و جزایش تأکید دارد، و همه ما با علم یقینی می‌دانیم و بدون شک ایمان داریم که هیچ پیامبری فرستاده نشده مگر به همین اصول، زیرا که تبدیل یا تعدیل این اصول محال است، و به همین جهت حضرت محمد ﷺ فرمود: ما گروه انبیا دینمان یکی است و باز فرمود: پیامبران برادران دارای شرافتند پدرشان یکی است و مادرانشان متفاوت.

۲- لفظ اسلام بر معناهای متعددی اطلاق می‌گردد. یکی از آنها خضوع و تسلیم است. یکی از آن‌ها خلوص و سلامت از شائبه‌ها و کثافت‌هاست و شکی نیست که هر دینی که پیامبری از پیامبران الهی آورده، خالص است و از شائبه‌ها سالم. و بر این اساس صحیح است که به دین تمام انبیا اسم «اسلام» را اطلاق کنیم.

۳- مصدر قرآن یکی است و هیچ اختلافی - نه کم و نه زیاد - بین آیاتش نیست بلکه برخی از آیات به واسطه برخی دیگر سخن می‌گویند و برخی آیات گواه بر برخی دیگر است - همان‌گونه که حضرت علی علیه السلام فرمود - بنابراین هنگامی که آیه‌ای در مسأله‌ای از مسائل یا موضوعی از موضوعات وارد شد، جایز نیست که تنها به آن آیه، مستقلاً نظر شود بلکه واجب است هر آیه‌ای که ارتباطی با آن مسأله و آن موضوع دارد را جستجو کنیم و همه را با هم در کلامی واحد جمع کنیم که برخی بر برخی دیگر متمایل باشد آن‌گاه معنای واحدی را از مجموع آیاتی که به همی نظر

دارند و در یک جا جمع شده‌اند و متفرق نیستند استخراج کنیم - مثلاً یک آیه می‌گوید: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ﴾ هود: ۱، آیه دیگر می‌گوید ﴿كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ زمر: ۲۳ و آیه سوم می‌گوید ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ آل عمران: ۷، که تنها در صورت جمع این آیات با یکدیگر می‌توان معنای درست هر یک را دریافت.

حال هنگامی که ما در پرتو حقایق گذشته به آیاتی که دارای لفظ اسلام است نظر کنیم، درمی‌یابیم که خداوند سبحان در آیات متعددی همه انبیا را با «اسلام» مدح کرده است و از آن می‌یابیم که محصور ساختن دین در اسلام، در کلام خداوند ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ مراد محصور ساختن تمام ادیان حق در اسلام است، نه محصور ساختن اسلام به دینی از دین‌هایی که تنها یکی از پیامبران از ناحیه خدا آورده است.

و رمز مطلب همان است که اشاره کردیم، که تمام دین‌های پیامبران، دعوت اسلامی را در حقیقت و جوهره خود دارند - مقصودم ایمان به خدا، وحی و رستاخیز است - و گوناگونی و اختلاف، تنها در فروع و احکام است نه در اصول عقاید و ایمان. (بنابراین حقیقت تمام ادیان همان اسلام است و اسلام همان چیزی است که همه ادیان آن را می‌گویند).

اکنون آیاتی که خداوند انبیا را با وصف اسلام می‌ستاید، از زمان نوح تا زمان حضرت محمد ﷺ مرور کنیم: در حق نوح فرمود: خبر نوح را بر آنان بخوان، آنگاه که بر قوم خود گفت: «ای قوم من... و مأمورم که از اسلام آورندگان باشم» (یونس: ۷۱ و ۷۲) و درباره ابراهیم و یعقوب فرمود: «و چه کسی - جز آنکه به سبک مغزی گراید - از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود. هنگامی که پروردگارش به او فرمود: اسلام بیاور گفت: برای پروردگار جهانیان، تسلیم شدم و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان (آیین) سفارش کردند و در وصیتشان گفتند: ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید، پس نباید جز مسلمان بمیرید (بقره: ۱۳۰ - ۱۳۳) و از قول یوسف نقل کرده: «تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما (یوسف: ۱۰۱) و از قول امت عیسی نقل کرده: و (یاد کن)

هنگامی را که به حواریون وحی کردم، که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم، گواه باش که ما مسلمانیم (مائده: ۱۱۱).

و آیه‌ای که از همه آیات گذشته صریح‌تر است و تمام انبیا و پیروانشان و پیروان پیروانش را فرا می‌گیرد، فرموده خداست: «هر که جز اسلام دینی جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است (آل عمران: ۸۵)

بنابر این وقتی که خداوند از غیر مسلمان قبول نمی‌کند و از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و تمام انبیا و پیروان واقعی آنان قبول کرده، نتیجه قطعی آن این است که انبیا از عهد آدم تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ایمان آورندگان به آنان همه از مسلمان‌اند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار همان ادا و ادا همان عمل است» (تفسیر الکاشف: ج ۱۶، ص ۲، ح ۱۸).

باز ایشان در آخر همین آیه به بحث پیرامون حدیثی پرداخته که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده به این مضمون: «یهودیان به هفتاد و یک فرقه تبدیل شدند و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه تبدیل شدند و امت من بر هفتاد و سه فرقه تبدیل می‌شوند»

و بحث‌های زیادی پیرامون این حدیث شده است، یکی می‌گوید ضعیف است و به آن اعتنایی نیست، دیگری می‌گوید، خبر واحد است و در موضوعات خبر واحد حجت نیست و سوم می‌گوید، جمله «همه آنان در آتشند» از کلماتی است که ملحه‌ها برای زشت نشان دادن مسلمانان جعل کرده و در ضمن این حدیث قرار داده‌اند و چهارمی روایت کرده که همه این فرقه‌ها، جز زندیق‌ها، در بهشتند، و ما در صحت این حدیث شک داریم، زیرا اصل این است که هر چه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده می‌شود قبول نگردد، مگر این که عکسش ثابت شود ولیکن اگر معلوم گشت که صادرگشته و ما مخیر شدیم بین این که «کلها فی النار» یا «کلها فی الجنة» را قبول کنیم، بهشت را بر آتش بر می‌گزینیم چون اولاً به رحمت پروردگار نزدیک‌تر است ثانیاً فرقه‌های اسلامی، بر اساس اختلاف در اصول به هفتاد و سه نمی‌رسند و اختلاف در فروع اقتضای دخول در جهنم را ندارد، زیرا خطا در فروع وقتی با تحفظ و دقت و بعد از اجتهاد صورت پذیرد، آمرزیده است. (همان، ۲۹ و ۳۰).

به هر حال آیه‌هایی که ممکن است در ظاهر ابتدایی بر نفی تکثرگرایی دینی دلالت داشته باشد. پس از دقت در آنها و رجوع به کلام مفسران معلوم می‌گردد که خود از دلیل‌های تکثرگرایی دینی هستند.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ فرموده: معنای لغوی «اسلام» قبلاً گذشت و مثل این که همین معنا در اینجا مراد است... بنابراین معنا این چنین می‌شود: دین نزد خدای سبحان، یگانه است و اختلافی ندارد و بندگانش را به جز عبادت او فرمان نداده و در کتابهایی که بر انبیاش فرو فرستاده، غیر از آن را بیان نکرده است و آیات دلالت‌کننده جز بر آن، که همان اسلام و همان تسلیم حق بودن که همان اعتقاد و عمل حق است، قرار داده نشده است و به عبارت دیگر اسلام همان تسلیم بودن در پیشگاه بیانی است که از مقام ربوبیت در معارف و احکام صادر می‌شود و آن اگر چه از لحاظ کمیت و کیفیت در شرایع پیامبران متفاوت است... همان‌گونه که خداوند در کتابش بیان کرده است الا این که در حقیقت جز امر واحد چیزی نیست. و تنها اختلاف شریعت‌ها به کمال و نقص است نه به تضاد و تنافی. و تفاوت بین دینها با درجات است. و همه آنها را این نکته جمع می‌کند که همه آنها تسلیم و اطاعت خدای سبحان می‌باشد در آنچه که خداوند از زبان رسولانش از بندگانش خواسته است.

این همان دینی است که خداوند از بندگانش خواسته و برایشان بیان کرده است و لازمه‌اش این است که انسان به معارفی که برایش کاملاً روشن گشته تمسک جوید و نزد شبهات توقف کند و قوفی تسلیم‌گونه، بدون هیچ‌گونه تصرفی از خود (المیزان تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰ و ۱۲۱).

در تفسیر نمونه ذیل آیه ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ علاوه بر معناکردن لغوی اسلام و آوردن جملاتی از نهج البلاغه که قبلاً گذشت به سرچشمه اختلافهای مذهبی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«موضوع جالبی که ضمناً از آیه استفاده می‌شود این است که سرچشمه اختلافها، کشمکش‌های مذهبی، معمولاً از جهل و بی‌خبری نیست، بلکه بیشتر به خاطر بغی، ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی است، اگر مردم خصوصاً طبقه دانشمندان، تعصب و کینه‌توزی و تنگ‌نظری‌ها و منافع شخصی و

تجاوز از حدود و حقوق خود را کنار بگذارند و با واقع بینی و عدالت خواهی احکام خدا را بررسی نمایند، جاده حق بسیار روشن خواهد بود و اختلافات به سرعت حل می شود.

این آیه در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که می گویند: «مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده است و خونریزی های فراوانی در طول تاریخ به بار آورده» این ایراد کنندگان «مذهب» را با «تعصبات مذهبی» و افکار انحرافی اشتباه کرده اند، زیرا ما هنگامی که دستورهای مذاهب را مورد بررسی قرار می دهیم، می بینیم همه یک هدف را تعقیب می کنند و همه برای سعادت انسان آمده اند اگر چه با گذشت زمان تکامل یافته اند.

در واقع ادیان آسمانی همچون دانه های باران هستند که از آسمان نازل می گردد، دانه های باران همه حیات بخش هستند ولی هنگامی که روی زمین های آلوده می ریزند که یکی شور است و دیگری تلخ، به رنگها و طعمهای مختلف در می آیند این اختلافات مربوط به باران نیست، بلکه مربوط به این زمین های آلوده است، منتها روی اصل تکامل، آخرین آنها کامل ترین آنها است (مکارم شیرازی و همکاران، ج ۲، ص ۳۵۱).

از مجموع مطالبی که بیان شد، روشن گشت که مفسران معتقدند، دین همه انبیا در اصل، همان اسلام است و اسلام نیز همان تسلیم بودن در مقابل دستورهای الهی است، و تفرقه ها، تحزب ها و دیوارهای بلندی که بین ادیان و مذاهب کشیده شده، اموری است که بعداً ایجاد شده و اصرار بر آنها و تفرقه انداختن بین مردم و ایجاد جنگهای خانمان سوز، معمولاً از سوی افراد متعصب و مقام پرست تدارک دیده و تقویت شده است و گرنه هیچ مذهب یا دین توحیدی به خودی خود اقتضای درگیری با مذهب توحیدی دیگر را ندارد. بنابراین مذهب نیست که علیه مذهب دیگر قیام می کند، بلکه افراد مذهبی هستند که به خاطر تعصب های مذهبی با یکدیگر درگیر می شوند.

حال سؤال این است که چگونه از شعله ورشدن آتش تعصبات می توان جلوگیری کرد و چه راه عملی برای تعصب زدایی وجود دارد. تکثرگرای دینی معتقدند با تکثرگرایی و حق نسبی دانستن تمام ادیان و مذاهب، می توان

تعصب‌های خاص را زدود و بر محور اصول اساسی دین، بایکدیگر تعامل مثبت داشت. و دین داران گوناگون، در جهان چون اهالی یک دهکده، می‌تواند آرام و بدون درگیری‌های مذهبی، فرقه‌ای به زندگی خود ادامه دهند.

بنابراین دوستداران اصلی بشریت و معتقدان واقعی به اصول دین باید از مباحث تکثرگرایی دینی به معنایی که مطرح شد استقبال کنند و هیچ‌گاه به این فکر نباشند که بازو بازو و یا زور اسلحه و کشورگشایی، یا استدلال و برهان بتوانند تمام ادیان و مذاهب را به یکی تبدیل کنند، زیرا اگر بنای تبدیل باشد: ما مسلمانان می‌گوییم باید یهودیان، مسیحیان و... از دین خود دست بردارند و مسلمان شوند، زیرا اول اینکه، اسلام آخرین دین و بالطبع کامل‌ترین دین است و به هیچ روی نباید از دین کامل‌تر و پایانی دست برداشت و به دین‌های دیگر گرایش پیدا کرد. دوم، بر فرض که اسلام بهترین نبود، هر فردی تنها راجع به خود، می‌تواند تصمیم بگیرد و عادت محال است که همه پیروان یک دین تصمیم بگیرند که از دین خود برگردند. سوم، آیات قرآن خبر از جاویدان بودن معجزه این دین، یعنی، جاویدان بودن قرآن، خبر می‌دهد و وقتی معجزه دینی جاویدان بود بالطبع طرفداران آن نیز جاویدان خواهند بود، از سوی دیگر دین یهود و نصارا نیز به شهادت آیاتی از قرآن ابدی و همیشگی خواهند بود^(۱) به عبارت دیگر یهودیان و مسیحیان و مسلمانان تا روز قیامت در زمین باقی خواهند ماند.

در این صورت، هر عاقلی، هر حاکم و زمامداری که بر همه این افراد حکم‌رانی می‌کند به فکر می‌افتد که چه باید کرد؟ وقتی افراد و گروه‌هایی یقیناً تا قیامت باقی می‌مانند و قابل امحلال نیستند، جنگ و خونریزی نیز کاری نکوهیده و بی‌ثمر است و حتی المقدور باید از آن اجتناب کرد و بر فرض تجویز جنگ، پس از جنگ نیز تمام

۱- مثلاً آیه ۱۴ سوره مائده که می‌فرماید ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ... فَاعْرَبْنَاهُمْ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ «و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم... و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم» نشان می‌دهد که مسیحیان تا روز قیامت وجود دارند و از صحنه گیتی حذف نمی‌شوند. همچنین آیه ۶۴ از همین سوره که می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ... وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ نشان می‌دهد که یهودیان تا روز قیامت باقی هستند و به طور کامل ریشه کن نمی‌شوند.

گروه‌ها در صحنه هستند و هیچکدام نابود نشده‌اند، یک فرمانروای خوب، یک زمامدار عاقل، و دارای تدبیر، سعی می‌کند، همه را متقاعد سازد که حقوق یکدیگر را به رسمیت بشناسند و از جنگ بپرهیزند، در محدوده‌ای که با هم متحدند، مثلاً حفظ خاک و وطن، یا پیروی از قانون اساسی، یا دوست داشتن پرچم و یا... متحد باشند و در سایر امور به یکدیگر کاری نداشته باشند.

دین اسلام به عنوان یک دینی که از هر جهت کامل است و جامعیت آن قابل خدشه نیست، نیز برای این مشکل، همین راهی را که عاقلان تشخیص می‌دهند مطرح ساخته است. از یک سو برای همه صاحبان ادیان پیشنهاد اتحاد بر مبنای توحید و نفی استعمار یکدیگر را مطرح ساخته است و از سوی دیگر اختلاف و دو دستی را عذاب دانسته و از سومین جهت راهکارهایی برای رفع اختلافات فرعی پیشنهاد کرده است.

به هر حال از نظر قرآن، تنها راه جلوگیری از خونریزی قبول همدیگر و به رسمیت شناختن یکدیگر و تکیه بر مشترکات و دوری و گریز از پرداختن به اختلافات است.

قرآن در جایی می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾؛ (آل عمران: ۶۴) بگو ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: «جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد» پس اگر (از این پیشنهاد) اعراض کردند، بگویید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم (نه شما)».

که با گفتن «ای اهل کتاب» و مخاطب قرار دادن آنان، به آنها رسمیت داده است و در ادامه نشانه تسلیم محض خدا بودن را، امور مذکور در آیه می‌داند و عبادت خدا را محور اتحاد قرار می‌دهد.

و در جای دیگر، گروه‌گروه ساختن مردم و جنگ بین آنان را از عذاب‌های الهی می‌داند و می‌فرماید: «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و ینذیق بعضکم باس بعض...»؛ (انعام: ۶۵) بگو: او

تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا گروه گروه به هم اندازد و عذاب بعضی از شما را به بعضی بچشاند.»

که در مجموع به نظر می‌رسد، جامعه‌ای که قرآن ترسیم کرده، جامعه‌ای است خدا محور، که همه او را عبادت می‌کنند و همه از صاحب اختیار گرفتن غیر خدا، گریزانند و همه، تفرقه‌گرایی و تکیه بر امور اختلافی را عذاب می‌شمارند.

این جامعه برای حل اختلافات ریز مذهبی که هر کس خود را ممکن است حق بیندارد، راه مباحله را مطرح می‌سازد، مثلاً پس از بیان چگونگی خلقت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و توجه به این جهت که مسیحیان ممکن است این حق مطرح شده از سوی خدا، و وحی شده به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را قبول نکنند فرموده: «پس هر که در این باره، پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده، با تو مواجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانمان، و زنانمان و زنانمان و خویشانمان و خویشانمان را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم (آل عمران: ۶۱).

با این پیشنهاد، هر کسی در راه و روش خود شک دارد کنار می‌رود، زیرا توده و عوام مردم که صاحب نظر نیستند و دانشمندان نیز خوب می‌دانند که بسیاری از اختلافات بین مذاهب بر اساس پیش فرضهایی است که نمی‌توان همیشه به نحو صد در صد یک طرف را قبول کرد و به گونه صد در صد طرف دیگر را نفی کرد. و همین که کوچکترین احتمالی، ولو یک در هزار آمد، افراد از مباحله سرباز می‌زنند یا خود را کنار می‌کشند و با این خود کنار کشیدن، در درون وجود خویش، حقانیتی - ولو بسیار ضعیف - به طرف مقابل می‌دهند و همین دادن حقانیت به طرف مقابل زمینه تکثرگرایی و بلکه عین آن است. بنابر این آنچه دانشمندان و عاقلان جامعه امروز، برای زدودن احساسات مذهبی و تعصبات قومی، مطرح ساخته‌اند، از دید قرآن نیز مخفی نبوده و قرآن در عین اصرار بر حقانیت اسلام، به عنوان آخرین نسخه هدایت بشریت و کامل‌ترین آنها، انسانها را به سوی محورهای اصلی همه ادیان فرا می‌خواند و تکثرگرایی را در بعد وسیعی به رسمیت می‌شناسد و حتی با فراز ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجِئًا﴾ (مائده: ۴۸) - که بعداً بحث تفصیلی آن خواهد آمد - شریعت‌ها و راه‌های گوناگون هرامت را به خود نسبت می‌دهد.

پس اگر چه امروز دانشمندان، پس از دستیابی بشر به سلاحهای کشتار جمعی،

و دسترسی به اینترنت، رایانه، چاپ و... و خبر یافتن هر فرقه، از امور تفرقه‌انگیز فرقه دیگر به فکر تکثرگرایی دینی افتاده‌اند، ولی قرآن در همان عصرهای سابق چنین راه‌هایی را پیشنهاد کرده که مباحثه یکی از آنها است و گرفتن جزیه از اهل کتاب، و پناه دادن آنان در پناه حکومت اسلامی و انجام مراسم مذهبی و رعایت دستورهای دین خود، یکی دیگر از راه حل‌ها است.

نتیجه: آیاتی که در ابتداء ظهور در نفی پلورالیسم دین داشتند، پس از دقت در کلمات خود آیات و موارد مشابهی که این الفاظ به کار رفته، قراین خارجی و داخلی، جامعیت دین، دارای روش حکومتی بودن آن و... معلوم می‌گردد که آنها نیز بر نفی تکثرگرایی دلالتی ندارند، بلکه مؤید آن هستند و با آیات دیگری که صراحت بیشتر در تکثرگرایی دین دارد تفسیر می‌شوند.

۴- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَ فِتْرَتِهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾؛ (نساء آیه ۴۷) «ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا برگردانیم. همچنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم. آنان را نیز لعنت کنیم و فرمان خدا همواره تحقق یافته است».

بررسی

این آیه دارای دو جنبه است از یک سو ایمان به اسلام را ترغیب و تشویق می‌کند - که گفته شد با پلورالیسم منافاتی ندارد - از سوی دیگر ایمان نیاوردن به آن را موجب محو چهره و لعن الهی می‌شمارد که با تکثرگرایی ناسازگار است و از آن زبان تهدید هویدا است.

حتی آمدن آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ (نساء: ۴۸) به دنبال آیه مورد بحث، شاید بنمایاند که ایمان نیاوردن به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بوی شرک می‌دهد و شرک نیز مورد غفران و بخشایش قرار نمی‌گیرد.

قضیه خارجییه بودن آیه

ولی روشن است که آیه مربوط به گروهی از اهل کتاب است که در آن زمان بوده‌اند، برتر بودن دین اسلام را شناخته‌اند و شبهه پلورالیزم نداشته‌اند، بلکه معتقد بوده‌اند که باید از بهترین دین پیروی کرد، بنابراین از مورد نزاع، خارج است. این آیات حکایت از یک قضیه خارجییه می‌کنند و در مقام بیان قضیه حقیقیه نیستند و وقتی چنین شد باید تمام ویژگی‌های آن افراد را در نظر گرفت و هر قوم دیگری که از لحاظ شرایط کاملاً مطابق با آنان بود و ایمان نیاورد را شامل همان احکام دانست، نه تمام یهود یا نصارای زمان ما را. و چون پلورالیست‌های امروز می‌گویند - و ظاهر سخن حاکی از اعتقاد آنها است - که ما از تمام ادیان الهی و از دلیلهای عقلی و نقلی و ضرورت‌های اجتماعی فهمیده‌ایم که خداوند دین‌دار و مطیع خداوند بودن با یکی از شرایع را خواستار است و شریعت انتخاب شده، هر کدام که باشد تفاوتی نمی‌کند، و این چنین حیثیتی در نزد اهل کتاب صدر اسلام مطرح نبوده و نمی‌توان آن احکام را کاملاً بر افراد این زمان منطبق دانست.

اشکال

بحث‌های گذشته بر فرض قبول، پلورالیزم نجات را اثبات می‌کند. در حالی که مهم‌ترین بحث پلورالیزم صدق است و به عبارت دیگر توجیه‌های مطرح شده در ذیل آیه نشان می‌دهد که معتقدان به تکثرگرایی در عصر ما، اگر معتقد به اسلام نباشند، ملعون نیستند و عذاب نمی‌شوند، ولی آنچه که امروزه مهم و محور بحث است پلورالیزم صدق است که مستلزم اعطای مقداری از حقانیت به آن افراد و راه و روش آنهاست که این آیات مسلماً آن را رد می‌کند.

جواب

اول، اثبات پلورالیزم نجات، در این مرحله باز خود ثمره بزرگ و مهمی است، زیرا حداکثر چیزی که مورد تصریح آیه الله مطهری، مرحوم مغنیه و غیره است، این که گروهی از غیر مسلمانان نیز عذاب نمی‌شوند و آنان معمولاً کسانی هستند که مستضعف فکری‌اند و نامی از دین و اسلام نشنیده‌اند اما بحث ما دایره وسیع‌تری را در بر گرفته و هر غیر مسلمان غیر معاندی را فرا

می‌گیرد، اگر چه اسلام نیاوردنش به دلیل شبهه حقانیت همه ادیان باشد. دوم، آیه آیه پیرامون پلورالیزم صدق، نفیاً و اثباتاً سخن ندارد و اثبات پلورالیزم صدق، با آیاتی است که در این نوشته مورد بررسی قرار گرفته و قرار خواهد گرفت و در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

پرسش

به چه دلیل آیه، حکایت از یک قضیه خارجیه دارد و قضیه حقیقیه نیست؟

پاسخ

سیاق آیات قبلی، بهترین دلیل است: در آیه ۴۴ خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند ننگریستی؟ گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید» و در آیه ۴۶ می‌فرماید: برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود بر می‌گردانند و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام، با در آمیختن عبری به عربی) می‌گویند...

که نشان می‌دهد، مربوط به گروه خاص و به کار بردن کلمه‌ای خاص است، از جمله کلمه «راعنا» که در عربی معنای «مراقب ما باش» می‌داده است، ولی آنان کمی نحوه تلفظ آن را تغییر می‌دادند تا کلمه‌ای شود که معنای «حماقت» را بدهد و قرآن به همان اشاره دارد. پس قضیه خارجیه است و خود اصحاب شنبه بودن نیز یکی از آن قرائن است، چون برای گروهی از یهودیان کنار دریا ماهی گرفتن در روز شنبه ممنوع شد و آنان به حيله گری پرداختند تا روزهای شنبه ماهی‌ها به حوضچه‌های آنان وارد شوند، سپس راه را بر آنان می‌بستند و روز یک شنبه یا بعد از آن ماهیها را می‌گرفتند که باز قضیه خارجیه است.

۵- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ... يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾ (مائده: ۱۴ و ۱۵ و ۱۹) ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهای کتاب (آسمانی خود) را که پوشیده می‌داشتید برای شما بیان می‌کند و از بسیاری درمی‌گذرد. قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی

روشنگر آمده است، خداوند به وسیله آن کتاب، هر که از (راه‌های) خشنودی او پیروی کند، را به راه‌های سلامت و رهنمون می‌شود و به توفیق خود آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راه‌های راست هدایتشان می‌کند... ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان، (حقایق را) برای شما بیان می‌کند تا مبادا (روز قیامت) بگویید برای ما بشارتگر و هشدار دهنده‌ای نیامد».

بررسی

این آیه اگر چه اسلام و خوبی‌های قرآن را توضیح می‌دهد و از پنهان‌کاری‌ها و تحریف‌های اهل کتاب پرده برمی‌دارد، ولی حقانیت ادیان قبلی را زیر سؤال نمی‌برد و وجود برخی اشکالات و تحریفات را به خاطر زمان فترت و نبودن رسولان الهی می‌داند. بنابراین نفیاً و ثباتاً پیامون پلورالیزم صدق یا نجات سخنی ندارد.

آمدن «صراط مستقیم» به صورت نکره، اشعار دارد به این که راه نمایانده شده از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از راه‌هاست و احتمال وجود راه‌های مستقیم دیگر منتفی نیست. برای تقویت این احتمال یا تضعیف آن مراجعه به موارد استعمال این دو لفظ با هم در قرآن مجید، ضروری است.

موارد استعمال صراط مستقیم

در قرآن لفظ «صراط» چهل و پنج بار تکرار شده است که از این تعداد بیش از سی مورد آن «صراط مستقیم» به صورت نکره به کار رفته است البته برخی جاها «صراطاً مستقیماً» هر دو نکره هستند، در صورتی که تنها در سه مورد «الصراط المستقیم» به صورت معرفه به کار رفته است (حمد: ۶؛ صافات: ۱۱۸؛ اعراف: ۱۶) اما «صراط» جدای از لفظ «مستقیم» در موارد گوناگون به کار رفته، گاه «صراط الله» و گاه صراط الجحیم، گاه دنیایی و گاه آخرتی است، نظیر «صراط العزیز الحمید» (ابراهیم: ۱؛ سبأ: ۶، صراط الحمید)؛ حج: ۲۴، (فاستبقوا الصراط)؛ (یس: ۶۶)، (سواء الصراط)؛ ص: ۲۲، (صراط الله الذی له...) (شوری: ۵۳)، (صراط الذین انعمت علیهم) (حمد: ۷)، (فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی)

(طه: ۱۲۵) و بالأخره آیه «فاهدوهم الى صراط الحجيم» (صافات: ۲۳).
با توجه به کثرت موارد استعمال «صراط مستقیم» به صورت نکره و به کار رفتن لفظ «صراط» در امور دنیایی و در راه جهنم و...

می توان گفت که لفظ «صراط» دلالت بر یکی بودن راه یا مستقیم بودن آن یا پل بین جهنم و بهشت بودن... نمی کند. لفظ «صراط» به صورت نکره با «مستقیم» به صورت نکره وقتی با هم باشند، می تواند بنمایاند که راه های مستقیم به سوی خداوند متعدد است، مثلاً راه شریعت موسی یک راه است و راه شریعت حضرت عیسی راه دیگر. اما آمدن «الصراط المستقیم» خصوصاً با توجه به روایت های متعدد نشان می دهد که یک راه روشن و نورانی در میان راه ها وجود دارد که آن راه اسلام، راه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام دارای ویژگی خاصی است که برای همگان شناخته شده و به همین جهت به صورت معرفه آمده است.

بنابراین از مجموع این آیات نیز استفاده می شود که اسلام تبلیغ راه خود را در سرلوحه برنامه هایش خود قرار می دهد و آن را «الصراط المستقیم» و راه نعمت داده شدگان می داند، ولی در عین حال راه های دیگر را باطل محض نمی داند و اگر اشکالی وجود دارد بر افرادی است که ادعا می کنند در آن راه ها قرار دارند نه بر خود راه ها. و شاید به همین جهت در سوره حمد پس از توصیف راهیان «الصراط المستقیم» با «صراط الذین انعمت علیهم» در صدد تخریب و مذمت افراد یهودی و نصرانی برآمده و آنان را با «مغضوب علیهم» و «ضالین» بودن مذمت نموده و کلمه «غیر» را از نظر نحوی مکسور قرار داده است تا بدل یا صفت «الذین» و یا عطف بر ضمیر مجرور در «علیهم» باشد و در هر حال «صراط غیر المغضوب...» است نه «غیر صراط المغضوب».

۶ - ﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَتُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ * وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاوِلُونَ * شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ

مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُبَيِّنُكُمْ لِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۴۶-۴۷﴾ (مائده: ۴۶-۴۷) و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان (پیامبران دیگر) درآوردیم، در حالی که تورات را که پیش از او بود، تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت و نوری است و تصدیق کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است. و اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود، نافرمانند و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هواهایشان (بادور شدن) از حقی که به سوی تو آمده پیروی مکن، برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم، و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد. ولی (خواست) شما را در آنچه به شما داده است بیازماید، پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید، بازگشت همه به سوی خداست؛ آنگاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید، آگاهتان خواهد کرد.

نکات

- ۱- این آیات از یک سو بر نور و هدایت بودن تورات و انجیل تأکید می‌کند و از سوی دیگر قرآن را دارای هیمنه و سیطره بر آنها می‌داند بنابراین قرآن دارای نور و هدایت‌گر، غالب‌تر و فروزان‌تر است.
- ۲- ضمیر «فیه» در ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه می‌تواند به انجیل یا کتاب تورات یا مطلق کتاب برگردد که احتمال اول قوی‌تر است، بنابراین اگر ضمیر به تورات برگردد نیز همین‌گونه است، این آیات به اهل انجیل فرمان می‌دهد که به آنچه در آن نازل شده است حکم کنند، معلوم است که همین انجیل موجود در دست نصارا را می‌گوید، نه انجیل در لوح محفوظ یا انجیل موجود در نزد عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و نه انجیل موجود در صدر اول مسیحیت، بلکه همان چیزی که در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نام انجیل معروف بوده و تا امروز نیز در دست آنان موجود است و این نشان می‌دهد که حکم‌های انجیل هنوز حجیت دارد و قابل پیروی است.
- ۳- اگر گفته شود: فراز «ولا تتبعهوا هم...» دلالت می‌کند که حادثه‌ای پیش آمده که حکم آن در کتابهایشان موجود بوده، ولی هوای نفسشان چیز دیگری را

می خواسته است. بنابراین، این آیات بر حقانیت مطالب کتابهای تورات و انجیل دلالت نمی‌کند، بلکه موردش یک حکم جزئی نظیر اجرای حکم رجم بر زناکار و نظایر آن بوده است.

جواب می‌دهیم: اگر شأن نزول بخواهد مخصص باشد که لازم می‌آید قرآن فرازمانی و فرامکانی نباشد و تنها برای عرب حجاز صدر اسلام نازل شده باشد و بنابراین دیدگاه قرآن کاملاً از حجیت می‌افتد. و اگر گفته شود شأن نزولها در برخی موارد آیه را تخصیص می‌زنند و در برخی موارد خیر. آنگاه به او جواب داده می‌شود که نخست دلیل این سخن چیست؟ و دوم اینکه، چگونه و با چه معیاری بین مواردی که شأن نزول مخصص است و سایر موارد، تفکیک قایل شویم؟ سوم، وجود فرازی در یک آیه که نه صورت قیدی دارد و نه ظاهرش مقید کننده است، چطور آیات متعددی را قید می‌زند؟ به هر حال به نظر ما آیات بر عمومیت خود باقی بوده. و فرازهای بعدی نیز مؤید است.

۴- فراز «لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا» نشان می‌دهد که راه‌های متعدد را خداوند قرار داده و مطلوب او بوده و فایده‌اش امتحان کردن بنده‌ها بوده است. همانگونه که در جریان تبدیل قبله فرموده: «شرق و غرب از آن خداست و جهت قبله تنها برای تشخیص اطاعت کنندگان از پیامبر اکرم ﷺ از دیگران است.^(۱) نتیجه این که تسلیم اوامر خداوند بودن مهم است، حال کسی که خبری از آمدن پیامبر اکرم ﷺ نشنیده یا رسالت او برایش ثابت نشده، نه از باب معذوریت، بلکه از باب این که تسلیم اوامر خداست، اعمالش مورد قبول است.

۵- فراز: «ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة» ممکن است اشاره به مشیت تکوینی داشته باشد، یعنی اگر خداوند می‌خواست اختلافی در کار نباشد، استعدادها، خواست‌ها، توانایها و.. افراد را به یک مقدار قرار می‌داد و همه یک شکل و یک رنگ و یک دین می‌شدند، بنابراین خود خداوند خواسته که افراد گوناگون باشند تا

۱- سوره بقره آیه‌های ۱۴۲ و ۱۴۳: ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ... وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰی عَقْبَيْهِ﴾

دین‌ها، مذهب‌ها و نحله‌های مختلف شکل بگیرد تا آزمایش معنی داشته باشد و سابقه دین‌ها، تعدد آنها و مرام آنها ثابت بماند و تنها به عنوان یک حادثه تاریخی مطرح نباشد که به زودی از صفحه اذهان محو می‌شود.

۶- همه ادیان و مذاهب آمده‌اند تا انسان سازی کنند و افراد به سوی کارهای نیکو کشانیده شوند، بنابراین به همه توصیه می‌نماید که در کار خیر بر یکدیگر سبقت بگیرند، و هنگامی که حق یا حق‌تر یا حق‌ترین مشخص نیست، نزاع بی حاصل راه نیندازند و این امور را به فرصت دیگر که روز کشف حقیقت است واگذار کنند.

۷- شاید این آیات بیشترین حقانیت را برای اهل کتاب به نمایش می‌گذارند، مخصوصاً با توجه به این که سوره مائده هیچیک از آیاتش نسخ نشده و ناسخ غیر منسوخ است و به ویژه با توجه به این که نسخ در کلام قدمای اصحاب و مفسران به معنای تخصیص نیز فراوان به کار رفته است. بنابراین می‌توان گفت: حقانیت «انجیل و تورات» با استفاده از این آیات که در آنها قرآن را حاکم و دارای سیطره بر آنها می‌داند، بدون تردید قابل استفاده است و حتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌تواند بر طبق احکام تورات یا انجیل در بین طرفداران آنها حکم نماید.

۸- نکته دیگری که از این آیه قابل استفاده است این که، اثبات حقانیت در امور اختلافی را به قیامت واگذار می‌نماید و در واقع در صدد القای این نکته است که در امور اختلافی به نزاع برنخیزید همان گونه که پیش‌تر گذشت، در امور اختلافی می‌توان به مباحثه متوسل شد، تا در این هنگام شخص غیر متقین خود را کنار بکشد و بر فرض که کنار نکشید، خداوند با مورد لعنت قرار دادن او، که در دنیا نیز آثارش ظاهر می‌شود، او را رسوا گرداند. بنابراین قرآن راه‌های عملی خوبی برای حل نزاعها مطرح ساخته است که تا حال دو مورد آن گذشت و موارد دیگر نیز در جای خود اشاره خواهد شد.

۷- ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾ (مائده: ۶۵ و ۶۶) و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً گناهانشان را می‌زدودیم و

آنان را به بوستانهای پر نعمت در می آوردیم و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می کردند، قطعاً از بالای سرشان (برکات آسمان) و از زیر پاسشان (برکات زمینی) برخوردار می شدند، از میان آنان گروهی میانه رو هستند و بسیاری از ایشان بدرفتاری می کنند».

بررسی

پیرامون متعلق «آمنوا» دو احتمال موجود است: الف) آمنوا بالاسلام ب) آمنوا بدینهم ایماناً واقعياً.

طبق احتمال اول این دو آیه در صدد تشویق و ترغیب به دین اسلام است و با این حال در آیه دوم عمل به تورات، انجیل و قرآن را در عرض هم موجب برخورداری از نعمتهای الهی دانسته است. که در این صورت اگر چه آیه در صدد ترغیب به اسلام است ولی کتاب یهود و نصارا را رد نمی کند، و مراد همان کتابی است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موجود بوده و در قسمتهایی از آن تحریفاتی رخ داده است نه آن کتاب توراتی که زمانی موجود بوده و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موجود نبوده است، زیرا آیه در صدد تعلیق به محال و امثال آن نیست. به هر حال طبق این احتمال در عین تصدیق تورات و انجیل موجود و حقانیت دادن به آنها، به اسلام دعوت می کند.

طبق احتمال دوم آیه ها در صدد بیان این نکته است که خود عمل به کتاب تورات و انجیل این توانایی را دارد که انسان را در دنیا و آخرت خوشبخت کند، بلکه تنها شرطش آن است که فرد به آن دو کتاب ایمان واقعی داشته باشد، نه زبانی و صوری. بنابر این یدک کشیدن اسم یهودیت یا مسیحیت دردی را دوانمی کند، بلکه آنچه حلال مشکلات است، ایمان واقعی است نظیر آیاتی که به مسلمانان می گوید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾ (نساء: ۱۳۶) «ای مسلمانان ایمان بیاورید که نشان می دهد ایمان ظاهری، ایمان اسمی، ایمان درجه پایین، ایمان همراه با خرافات و شرک، کاربردی ندارد، بلکه ایمان واقعی نیاز است».

اگر اهل کتاب واقعاً به کتاب خود ایمان بیاورند، آن ایمان در حقیقت ایمان به انبیای قبلی و ایمان به پیامبر اسلام را نیز همراه دارد چون که شخص در آن حالت کاملاً از هوای نفس مبرا و حق پذیر است و اسلام حقیقی نیز چیزی جز حق و

حقیقت نیست، اما اگر از اسلام خبری نداشت یا به خاطر شبهه‌ای نتوانست به آن ایمان بیاورد، دین یهودیت و نصرانیت اقتضای کامل ساختن و بهره‌مندی او در دنیا و آخرت را دارد، نه این که به خاطر معذور بودن، تنها از عذاب برهد، بلکه به خاطر پیروی از آن دستورات سعادت دنیا و آخرت را خواهد داشت.

اگر حقانیت و برتری اسلام را فهمید و بدون هیچ عذری باز به آن ایمان نیاورد، معلوم می‌گردد که در برابر خداوند نیز واقعاً تسلیم نبوده و به یهودیت یا نصرانیت نیز ایمان کامل نداشته است.

۸- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّى تُتَمِّمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (مائده: ۶۸) بگو: ای اهل کتاب، تا (هنگامی که) تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است را برپا نداشته‌اید بر هیچ (آیین بر حقی) نیستند و قطعاً آنچه از سوی پروردگارت به سوی تو نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود، پس بر گروه کافران اندوه مخور.

بررسی

روشن است که آیه ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ با «ما انزل الیک من ربک» متفاوت است و نمی‌توان هر دو را به معنای قرآن گرفت، بلکه تنها دومی می‌تواند «قرآن» باشد. در نتیجه «ما انزل الیک من ربکم» بر خبرها و احادیثی که از پیامبران سابق به اهل کتاب رسیده است دلالت می‌کند (تفسیر الکاشف: ج ۳، ص ۹۵ ذیل آیه ۶۶) و به عبارت دیگر همان گونه که ما قرآن و سنت داریم، آنان نیز کتاب و سنت دارند و «ما انزل الیک من ربکم» اشاره به آن سنت‌ها دارد، بنابراین اهل کتاب تنها وقتی بر آیین حق هستند که تمام مطالب نازل شده از سوی خداوند به آنان را برپا بدارند و به آن ملتزم باشند تا به تعبیر صاحب‌المیزان بر پایه‌های استوار تکیه کرده باشند. (المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۶، ص ۶۴ - ۶۶) و این خودش به معنای حقانیت دادن به کتاب، سنت و مرام آنان است، بله، اقامه آنها روحیه تسلیم بودن در برابر فرمانهای خداوند را تقویت می‌کند و بالطبع وقتی دین جدید یا پیامبر جدید می‌آید او را می‌پذیرند. پس وقتی که انسان می‌بیند، بسیاری از آنان در مقابل مطالب نازل شده بر پیامبر اسلام ایستاده‌اند و نه تنها ایمان نیاورده‌اند، بلکه با آن از

در جنگ وارد شده‌اند، معلوم می‌گردد که آنان روحیه تسلیم نداشته‌اند، زیرا شخص دارای روحیه تسلیم، در صورت یقین به حق بودن چیزی به آن ایمان می‌آورد و در صورت شک، کنار می‌کشد و بنابراین نزاع، توطئه و مقابله‌های اهل کتاب با دین اسلام معنا و مفهومی ندارد.

اگر اشکال شود که شاید یهودیان یقین به بطلان ادعاهای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته‌اند و به همین جهت با او می‌جنگیده و بر ضدش توطئه می‌کرده‌اند. جواب داده می‌شود که:

- ۱- مدعی یقین، باید دلیل روشن بیاورد.
- ۲- وقتی دین جدید، کتابهای انبیای سابق و خود انبیای سابق را تصدیق می‌کند، نمی‌تواند این دین کذب محض باشد و به بطلانش یقین پیدا کرد.
- ۳- خود اهل کتاب، خبر از آمدن پیامبر جدید و وقت ظهورش و محل هجرتش و غیره می‌دادند، آنگاه وقتی فردی با همان شرایط آمد، نمی‌تواند دروغ محض باشد و یقین به بطلان وی پیدا کرد.
- ۴- آوردن معجزه فصل الخطاب است و وقتی فردی معجزه می‌آورد هر منصفی یقین به پیامبر بودن وی پیدا می‌کند.

در نتیجه: آمدن قرآن موجب شد، اهل کتابی که به راستی به دین و آیین خود ایمان نداشتند و اسم اهل کتاب را یدک می‌کشیدند باطن واقعی خود را نشان دهند و بر کفر و طغیان خود بیفزایند، که دنباله آیه به همین مطلب اشاره دارد.

۹- ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ (مائده: ۶۹) «کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی، صابئی و مسیحی‌اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، پس نه بیمی بریشان است و نه اندوهگین خواهند شد.»
این آیه در جای دیگر قرآن نیز با اندک تفاوتی وجود دارد:

۱۰- ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۶۲)
«این آیه فراز ﴿فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾؛ پس اجرشان را در پیش پروردگارشان خواهند داشت» را اضافه دارد باز در جای دیگر آمده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا

وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۷﴾؛ (حج: ۱۷) کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی، صابئی، مسیحی و مجوسی اند و کسانی که شرک ورزیدند، البته خداوند روز قیامت بینشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیز گواه است.»

نکته‌ها

۱- تکرار شدن یک آیه نشان از اهمیت آن دارد، خصوصاً وقتی که یکی از موارد تکرار آن در سوره مائده که آخرین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، می‌خواهد بگوید که آیاتش مورد نسخ واقع نشده‌اند:

۲- برخی خواسته‌اند از این آیه‌ها برای تساوی ادیان از حیث حقانیت استفاده کنند و بگویند فرقی نمی‌کند که فرد یهودی، مسیحی، مسلمان، یا مجوسی باشد، مهم این است که انسان دینی را برگزیده باشد و در واقع می‌خواهند از این آیات سه استفاده ببرند.

الف) پلورالیزم نجات: یعنی همه افراد و گروه‌های متدین به یکی از ادیان الهی اهل نجات‌اند.

ب) پلورالیزم صدق یعنی: همه افراد و گروه‌های متدین به یکی از این ادیان الهی دارای حقانیت هستند.

ج) پلورالیزم تساوی یعنی همه افراد و گروه‌های متدین به یکی از ادیان الهی، دارای یک درجه از حقانیت هستند و فرقی نمی‌کند که افراد به کدامیک از ادیان ملتزم باشند، ادیان چون دکترهای متخصصی هستند که مراجعه به هر یک، درمان و شفا به همراه دارد.

بررسی

ولی به نظر می‌رسد، آیه‌ها به جای این که در مقام تثبیت انواع پلورالیزم باشد، در صدد زدودن قالب‌هایی است که افراد برای خود درست کرده‌اند و نجات را در سایه آن می‌دانند، اگر چه قالب زدایی خود به خود مقدمه‌ای برای قبول پلورالیزم است. در واقع روح آیه قالب زدایی است و اعلام این که در پیشگاه خداوند اعتقاد واقعی به توحید و معاد و همچنین عمل صالح، کارساز است. آنگاه اگر ایمان کامل

به خداوند وجود داشته، به مقتضای فرمان الهی، در هر زمان، عمل مناسب با آن را انجام می‌دهد، اگر زمان ظهور حضرت عیسی علیه السلام باشد به او ایمان می‌آورد و طبق دستوهای او انجام وظیفه می‌کند و اگر زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود به او ایمان می‌آورد و...

اگر ندای این پیامبر به گوشش رسید و به آن یقین پیدا کرد، به او ایمان می‌آورد و اگر ندای پیامبر دیگری به گوشش رسید و به آن یقین پیدا کرد به او ایمان می‌آورد. حال اینکه، آیا او وظیفه‌اش را کاملاً انجام داده یا نه؟ و آیا واقعاً به راه خود یقین دارد یا مقلدانه مسیری را می‌پیماید از اموری نیست که دیگران بتوانند تشخیص دهند، یا لازم باشد که تشخیص دهند بلکه این گونه امور را خداوند در قیامت بررسی می‌کند و بین افراد و گروه‌های تفصیل می‌دهد.

در نتیجه، این آیه با تبلیغ اسلام یا سایر ادیان منافات ندارد و حقانیت هیچ یک از راه‌ها را بیان نمی‌کند، بلکه ملاک ارزش‌گذاری واقعی را بیان می‌کند که ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح است که در همه دین‌ها و افرادشان می‌تواند یافت شود. باز فراز «ان الله يفصل بينهم يوم القيامة» در سوره حج آنچه را که در گذشته بیان کردیم، تقویت می‌کند که خداوند، حل اختلافات و تشخیص حق از باطل، در امور غیر ضروریات و بدیهیات عقل را به قیامت واگذار می‌کند تا افراد بر سر امور ریز و غیر مستدل به نزاع نپردازند، همان گونه که مباحثه ﴿وینبئکم بما کنتم تعلمون﴾ را مطرح ساخت که قبلاً اشاره شد. در تفسیر نمونه ذیل آیه ۶۲ از سوره بقره آمده است:

یک سؤال مهم

بعضی از بهانه جویان آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل «صلح کل» و این که پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند، قرار داده‌اند. آنها می‌گویند، بنابراین لازم نیست یهودی و نصرانی و پیروان ادیان دیگر، اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است.

پاسخ:

به خوبی می‌دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند، قرآن در آیه ۸۵

سوره آل عمران می‌گوید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد.

به علاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصارا و پیروان سایر ادیان به سوی این آیین جدید، اگر تفسیر فوق صحیح باشد با بخش عظیمی از آیات قرآن تضاد صریح دارد.

بررسی:

ابتدای پاسخ ایشان در صدد، حقانیت اسلام و قبول نشدن سایر ادیان است و آخر کلامشان تنها در صدد نفی پلورالیزم تساوی است و درباره دو پلورالیزم دیگر سخن ندارد، در حالی که همان گونه که گذشت آیه مستقیماً در مقام اثبات یا نفی هیچ یک از پلورالیزم نیست، بلکه در صدد زدودن تقدس است که برای قالب‌ها درست کرده‌اند و مثلاً مسیحیان می‌گویند، هر کس غسل تعمید داده نشود، بهشت نمی‌رود و یهودیان می‌گویند، هر کس یهودی نباشد به بهشت نمی‌رود... و در واقع این آیه نظیر آیه ﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۱) است.

باز از آیات دیگری که در صدد ترغیب اهل کتاب به ایمان به اسلام است آیات ذیل است.

۱۲ - ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ * لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذىً وَإِنْ يُغَاتِلُوكُمْ يُولُوكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ * ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَآؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَآئِهِمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ * يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

۱ - بقره: ۱۳۵. ترجمه: و گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید؛ بگو: بلکه بر آیین ابراهیم حقه‌گراییم و او از مشرکان نبود.

وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿۱۱۵-۱۱۰﴾ (آل عمران: ۱۱۵ - ۱۱۰) شما «بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمن‌اند و بیشترشان نافرمانند، جز آزاری اندک، هرگز به شما زبانی نخواهند رسانید... (ولی همه آنان) یکسان نیستند، از میان اهل کتاب، گروهی درست‌کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند. به خدا و روز قیامت ایمان دارند، و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگانند. و هر کار نیک که انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند و خداوند به (حال) تقوا پیشگان داناست».

مفسران از تفسیر این آیات به اجمال گذشته و تنها بیان کرده‌اند که سبب نزول این آیات اسلام آوردن عبدالله بن سلام و دوستانش بوده که از بزرگان یهود بوده‌اند و یا گفته‌اند، در مورد چهل نفر از اهل نجران و سی و دو نفر از اهل حبشه و سه نفر از اهل روم که مسیحی بودند و به اسلام گرویدند نازل شده است.

و یا گفته‌اند، اهل کتاب معنای عامی دارد که شامل مسلمانان هم می‌شود، زیرا مسلمانان پس از آمدن قرآن دارای کتاب شدند، اما تعیین یک احتمال و اصرار بر آن برایشان مشکل شده و به همین جهت سربسته از آن رد شده‌اند.

مشکل اصلی این است که دیده‌اند، اگر این صفات، صفات اهل کتاب به معنای واقعی آن مثل یهودیان و مسیحیان باشد - همان پلورالیزم دینی - که دیگر تبلیغ برای اسلام، اسلام بهترین دین است، «کنتم خیر امة» یا «انی رسول الله اليکم جمیعاً» (اعراف: ۱۵۸) و امثال آن معنی نمی‌دهد و روحیه لابیالی‌گری بی‌دینی، مسیحی شدن، هر هری مذهب شدن، بر مسلمان حاکم می‌شود، به همین جهت یقین کرده‌اند که ظاهر این آیات مراد نیست و گفته‌اند یا مراد از «اهل کتاب» را باید عام گرفت تا شامل مسلمانان هم بشود، و یا مراد از آن را اهل کتاب مجازی گرفت، یعنی کسانی که قبل از مسلمان شدن، اهل کتاب بوده‌اند.

ولی هر منصفی درمی‌یابد که هر دو توجیه، به ظاهر قرآن نمی‌چسبند و قرآن که

همه جا صریح، فصیح و خوب سخن می‌گوید، امکان ندارد، تنها و تنها در اینجا، اهل کتاب بگوید و مراد اعم از مسلمانان باشد یا اهل کتاب مسلمان شده را قصد کند و بدون قرینه از کنارش بگذرد.

به نظر می‌رسد همان ظاهر آیات مراد باشد و آیه در صدد حال اهل کتاب باشد که اکثریت آنان به دنبال فساد، هوای نفس، دین به دنیا فروشی، لجاجت و... هستند، اما در بین همین اهل کتاب - چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده - گروهی هستند که تنها به فکر پرورش روح، خودسازی، عبادت، کارهای خیر و... هستند، شاید خبری از محمد ﷺ نیز نشنیده‌اند یا اگر شنیده‌اند گفته‌اند آن یک راه که انسان را به خدا می‌رساند و راه ما نیز یک راه و این آیه در صدد مدح این گونه افراد است، اما مدح هیچگاه برتر بودن اسلام یا برتر بودن امت اسلامی را نفی نمی‌کند، بلکه یکی دارای درجه خوب و دیگری دارای درجه عالی است.

بنابراین گروهی از اهل کتاب که این ویژگی‌ها را دارند محمود و پسندیده‌اند، اگر چه در این زمان باشند و اگر چه مسلمان نباشند ولی باید این ویژگی‌ها را داشته باشند:

۱- به خدا و روز قیامت ایمان واقعی داشته باشند، ایمان واقعی در مقابل ایمان زبانی است که نتیجه‌اش این است که اگر کسی واقعاً به خدا و قیامت ایمان داشته باشد و بداند یا احتمال عقلایی بدهد که پیامبر دیگر و دین دیگری آمده که شاید خدا به آن راضی‌تر باشد و آن از دین فعلی‌اش بهتر و کامل‌تر باشد به تحقیق می‌پردازد و اگر چنین بود به دین جدید ایمان می‌آورد. بنابراین قید ایمان به خدا و قیامت، افرادی را که اسمی از پیامبر اکرم ﷺ شنیده‌اند و احتمال بهتر بودن راه و روش او را داده‌اند، ولی به خاطر تنبلی یا لجاجت دست از تحقیق برداشته‌اند را از جرگه ممدوحین خارج می‌کند.

البته ممکن است کسی در ابتدا از پدر یا مادرش کورکورانه تقلید کند و کم‌کم به برتری دین خود یقین کند که در این صورت جهل مرکب دارد و جاهل قاصر است، ولی با این حال راهی برای عناد و منکر شدن پیامبر اسلام ﷺ ندارد، این شخص نیز اگر عناد و جحود به اسلام و پیامبر اکرم نورزد و سایر شروط آیه را داشته باشد، ممدوح است.

شاید بتوان علما و دانشمندانی را که در کتابخانه‌ها یا لابراتورهای خود به تحقیق مشغول‌اند و در فکر تأیید و یا تکذیب کسی نیستند و تنها فکر و ذکرشان پیشبرد علم و خدمت به بشریت است و از اعماق وجود، خدا را قبول دارند و از گناهان خود ترسانند را از مصادیق «یؤمنون بالله و الیوم الآخر» دانست که نام محمد ﷺ را نیز شنیده‌اند، شاید کتابهایی پیرامون او را نیز خوانده‌اند و حتی برایش احترام قایل‌اند و او را پیامبری از پیامبران الهی بدانند، ولی شبهه ایشان این است که می‌گویند، مهم رسیدن به مقصد است، مسیحیت هم ما را به مقصد می‌رساند، ما را از کارهای زشت باز می‌دارد، روانمان را آرامش می‌بخشد و... و اسلام نیز همین کارها را می‌کند و بنابراین ما دلیلی نمی‌بینیم که راه و روش خود را رها سازیم و به اسلام اعتقاد پیدا کنیم و اعمال عبادی خود را رها سازیم و اعمال عبادی مسلمانان را انجام دهیم، در عین حال کار مسلمانان را تأیید می‌کنیم و حتی اعتراف می‌کنیم که اگر ما هم در محیط آنان بودیم و از اول با این اذکار و اوراد بزرگ می‌شدیم، همین کارها را می‌کردیم و همین عبادات را انجام می‌دادیم و همین عقاید را داشتیم، ولی اکنون با ذکرها و عبادت‌های دیگر آشنا شده‌ایم و ترک آنها و یادگیری راه و روش جدید وقت اضافی می‌خواهد که با این کار و تحقیقمان نمی‌سازد، بعید نیست آیه و مدح‌هایش شامل این افراد نیز بشود، به شرطی که سایر صفات را نیز دارا باشند.

۲- به کارهای پسندیده امر کند و از کارهای ناپسند نهدی کند، که شاید مصداق شاخص و بارز آن امر و نهی قدرتمندان باشد، دانشمندانی که وصفشان گذشت در صورتی ممدوح‌اند که حکومتیان و زورمداران و مالکان قدرت را به امور پسندیده مثل عدالت، مهربانی، خوش رفتاری، اعطای حق دیگران، سد نکردن آزادیهای فردی و اجتماعی، رعایت حقوق بیماران، رعایت حقوق طبیعت و... فرمان دهد و از کارهای ناپسند نظیر ظلم، قتل نفس، آتش زدن حسنگلها، خانه‌ها، حمله‌های نظامی گسترده، ویران سازی محیط زیست و.. باز دارند.

بنابراین اگر دانشمندی به تحقیق خود مشغول است و کشتار مظلومان بوسنی، افغانستان، فلسطین و... را می‌بیند، حکومت‌ها را از این کارها باز نمی‌دارد، مشمول این مدح عظیم قرآنی نمی‌شود تا چه رسد به این که با سکوتش آنان را تأیید کند یا نتیجه تحقیقاتش را در اختیار آنان قرار دهد تا سلاح‌های کشتار جمعی تهیه و مردم

را نابود کنند.

۳- علاوه بر عبادت مستمر در شب و خضوع در مقابل خداوند، و ایمان به خدا و قیامت و امر به معروف و نهی از منکر، شتاب در کارهای نیکو نیز شرط است، جالب است که بدانیم «خیرات» جمع الف و لام دار است و افاده عموم می‌کند. یعنی هر کار خیری که مطرح شود یا به ذهنش برسد در انجام آن شتاب می‌کند، این چنین افرادی صالح خواهند بود.

و در آخرین آیه می‌فرماید، این گونه افراد به خاطر این که مسلمان نیستند از اجرشان کم نمی‌شود و هر کار خیری که انجام دهند مورد کفران واقع نمی‌شوند و اینان سزاوار وصول به درجه تقوا هستند.

از آیه ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ (مائده: ۲۷) معلوم شد که شرط قبولی اعمال تقوا است و از این آیه روشن شد که حتی غیر مسلمان نیز در شرایطی می‌تواند به مرحله تقوا نایل شود.

بنابراین از فراز «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» برتری دین اسلام بر سایر ادیان روشن شد، ولی از مجموع آیات نیز روشن گشت که راه نجات و ممدوح شدن، تنها در انحصار اسلام نیست، می‌توان غیر مسلمان نیز بود، ولی خوب بود، اما تحقق چنین شرایطی که غیر مسلمانی‌اش به خاطر عناد نباشد، بسیار مشکل است.

اشکال:

تفاوت این گفتار اخیر با سخن دیگران روشن نیست، زیرا دیگران گفته‌اند غیر مسلمان رستگار نمی‌شود و اعمال و عبادتش صحیح نیست و ویژگی‌های ذکر شده در این آیه مخصوص مسلمانان است، ولی از آنچه بیان شد، معلوم گشت، اگر اهل کتاب نیز این ویژگی را داشته باشند رستگارند، اما در آخر گفته شد، چنین انسان‌هایی یافت نمی‌شوند یا بسیار نادرالوجودند، پس بحث، ثمره خارجی ندارد.

جواب:

اول ثمره خارجی دارد و بسیاری افراد می‌دانند که دینشان را از پدر و مادرشان گرفته‌اند و هیچ شبهه‌ای در حقانیت راه و روش خود ندارند، همان گونه که در بین مسلمانان، مقلد پدر و مادر زیاد داریم، در بین سایر ادیان نیز این چنین است. دوم، اثبات این که شرط رستگاری منحصر در اسلام نیست، به خودی خود ثمره است و

پلورالیزم دینی را تأیید می‌کند و جنبه‌ای از صلح طلبی اسلام و مخالفتش با جنگهای عقیدتی را به نمایش می‌گذارد.

اشکال:

حتماً مشهور مفسران که آیه را به گونه دیگر معنی کرده‌اند، دلیلی قطعی داشته‌اند و خروج از راه و روش همه مفسران دلیل محکم و یقینی می‌خواهد.

جواب:

مسأله بر عکس است، زیرا ظاهر قرآن حجت است، مگر آن که دلیل یقینی بر خلافش یافت شود و الفاظ در آیه‌های قرآن بر معنای عرفی آن حمل می‌شود، به هر عرفی که آیه القا شود، صرف نظر از عقاید خود، آیه را همان گونه که مطرح شد می‌فهمد، بله اگر قرینه یقینی داشتیم به خاطر آن از ظاهر قرآن دست کشیدیم، نظیر آیه ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ (فجر: ۲۲) که معنای ابتدایی اش چنین است: «پروردگارت و فرشته‌ها صاف در صاف آمدند» ولی چون می‌دانیم که خداوند جسم نیست تا بیاید به ناچار می‌گوییم «و فرمان پروردگارت و فرشته‌ها صاف در صاف آمدند» یا ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح: ۱۰) «دست خدا بالای دستان آنان است» را به معنای قدرت خدا می‌گیریم. اما در بحثی که مربوط به ثواب و جزا، صحت و بطلان و امثال آن است، عقل دخالتی ندارد و تنها معلوم است که همه دین‌ها از ناحیه خداست و ثواب و عقاب در اختیار اوست و خداوند تنها با منکران، لجاجان و عقل ستیزان سر ستیز دارد، آنگاه در چنین حالتی حکم به بطلان اعمال انسانهای خداپرست تسلیم و سلیم القلب که از اسلام خبری ندارند یا به خاطر شبهه‌ای اعتقاد به اسلام با اعتقاد به دین توحیدی دیگری در نظرشان متساوی است و مقدار برتری اسلام بر دین خود را در مقابل رنج فراگیری دین جدید، کم تلقی می‌کند، دلیل می‌خواهد.

مرحوم محمد جواد مغنیه در تفسیر آیات ذکر شده، بحث مفصلی کرده که از مجموع آنها پلورالیزم نجات، روشن می‌شود و طوایف زیادی را معذور دانسته، اگر چه مسلمان نباشند که خلاصه‌اش این چنین است:

حکم ترک کننده اسلام

۱- روشن است که رسالت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهانی است و شامل تمام مردم شرق و غرب جهان می شود و دلیل راستگویی او عبارت است از عقل و ثبوت معجزه و صلاحیت دینش برای زندگی.

۲- همه انسانها قبول دارند که هیچکس قبل از قیام حجت برش سزاوار عذاب نیست و حجت بر کسی اقامه نمی شود، مگر بعد از این که قدرت وصول به دلیل حق، و عمل به آن را داشته باشد، ولی بدون جهت آن را رها کند.

بنابراین اگر به طور کلی بر حقی دلیلی وجود نداشت یا دلیل وجود داشت و انسان توان رسیدن به آن را نداشت یا به آن رسید و در آن دقت کرد و با این حال حق برایش مخفی ماند، در تمام این صورتهای معذور است و عذاب نمی شود.

۳- از قاعده های اساسی دیگر قاعده «حدود با شبهه دفع می شود» است که طبق این قاعده، هر ترک کننده حق را نمی توان مجرم دانست، مادام که احتمال دهیم که عذری داشته است و این قاعده بر تمام انسانها حتی غیرمسلمانان جاری است در نتیجه الف: کسی که در سرزمین های دور است و دعوت اسلام اصلاً به او نرسیده و خودش احتمال آمدن دین و پیامبر جدیدی را نداده معذور است.

ب: اسم اسلام و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شنیده، ولی قدرت تمییز بین حق و باطل را ندارد، چون استعدادش کم است. او نیز نظیر کودک و دیوانه معذور است و نمونه هایش کسانی هستند که در کودکی از پدر و مادرشان به نحو تقلید، عقایدی را فرا می گیرند و در بزرگی از تحقیق پیرامون آن غافل می شوند و بر همان عقاید اطمینان پیدا می کنند و هیچ شکی در آنها نمی کنند.

محقق قمی گفته: «رهایی از تقلید پدران و مادران به ذهن اکثر مردم خطوط نمی کند بلکه بر دانشمندان تلاش گر نیز که گمان می کنند از گردنشان طوق تقلید را برداشته اند رهایی از تقلید پدر و مادر که در کودکی فراگرفته اند کار دشواری است. و باز گفتند: کسی که متفطن نشود که معرفت اصول واجب است به بهائم و دیوانگان که تکلیف ندارند ملحق می شود.

ج: با این که استعداد ادراک داشته، ولی اهمال کاری یا تفحص ناقصی کرده و قبل از اینکه به نتیجه ای برسد، تحقیق را قطع کرده و در نتیجه به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان

نیاورده است. کما اینکه جوانان اکثر شان این گونه‌اند، در این صورت معذور نیستند، زیرا تلاش خود را نکرده‌اند.

د: کسی که در دلیل دقت کند و با اخلاص به سوی حق‌پذیری برود، ولی به سمتی که موجب ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شود، هدایت نگردد حال یا به جهت تمسک به شبهه باطلی که به بطلاش توجه ندارد یا به خاطر کج سلیقه‌گی و نظایر آن که از دیدن حق جلوگیری می‌کند. چنین فردی، در اوضاعش نگریسته می‌شود. اگر با این حال، محکم و قاطع منکر نبوت محمد صلی الله علیه و آله شود، او مستحق عقاب خواهد بود، زیرا کسی که حق برایش مخفی است نمی‌تواند به طور جزم آن را منکر شود، زیرا دلیل نداشتن بر رسالت محمد صلی الله علیه و آله به معنای دلیل داشتن بر رسول نبودن وی نیست و قانع نشدن بر نبوت شخصی دلیل بر قطع به عدم نبوت او نیست. اما اگر به دلیل نگاه کرد و قانع نشد و انکار هم نکرد، بلکه به همان حالت تحیر خود باقی ماند نه کافر است و نه مؤمن، زیرا اخبار مستفیضه داریم که دلالت می‌کند بر ثبوت واسطه بین کفر و ایمان. (ر.ک: التفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۱۳۷ - ۱۴۱)

بررسی

۱ - ایشان معذور بودن طوایف زیادی را بیان کردند، ولی با این حال به نظر می‌رسد در قسمت ج باز باید تفصیل بیشتر داد، زیرا گاه جوان شبهه‌ای در ذهنش می‌آید، و تا حدودی تحقیق می‌کند، ولی نداشتن امکانات بیشتر، عقب افتادن از سیر خروشان پیشرفت زندگی، ترس از جو و امثال آن مانع از تحقیقات وی می‌شود و معذور ندانستن او در تمام مراحل صحیح به نظر نمی‌رسد.

۲ - سخن فعلی ایشان با پلورالیزم نجات سازگار است و از پلورالیزم صدق حرفی به میان نیاورده است، ولی عبارتی که از ایشان قبلاً از ذیل آیه «ان الدین عند الله الاسلام» نقل کردیم، پلورالیزم صدق را نیز بیان می‌کرد.

۱۳ - ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (نساء: ۱۷۴ - ۱۷۵) ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و مابه سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند، به زودی (خدا) آنان را در جوار رحمت و

فضلی از جانب خود در آورد و ایشان را به سوی خود، به راهی راست هدایت کند.

بررسی

آیه اول خطاب به همه انسانها است و خبر از آمدن قرآن که نور تابان الهی است می دهد و آیه بعد راه ورود به رحمت الهی و فضل او و هدایت شدن به راهی مستقیم را مشروط به ایمان به خدا و اعتصام به او می داند. ضمیر غایب در «واعتصموا به» ممکن است به خدا و یا به قرآن برگردد، طبق احتمال اول، آیه به تکثرگرایی دینی در هر دو بعد صدق و نجات دلالت می کند، زیرا ایمان به خدا و تمسک به او دارای فوایدی است که در آیه ذکر شده است که همه دین‌ها این ویژگی را دارند و نکره آمدن «صراط» و «مستقیم» نیز مؤید همین برداشت است، به عبارت دیگر «صراط» و «مستقیم» هر دو نکره هستند و نشان می دهد که راه‌های مستقیم متعددی وجود دارد. در نتیجه فرد یا افرادی از انسانها از راه ایمان به خدا و تمسک به او، در قالب شریعت موسی به رحمت خدا می رسند و دیگرانی در قالب شریعت عیسی علیه السلام و... البته فرض این است که واقعاً به خدا تمسک جسته باشند و نشانه‌اش تکذیب نکردن دیگر پیامبران الهی و عناد نورزیدن نسبت به آنان است. بنابراین اگر یهودی یا نصرانی خواست با تمسک به این آیه خود را حق بداند و با این حال نسبت به آورنده این کلام عناد داشته باشد، او تمسک جوینده به خدا نیست.

اما طبق احتمال دوم که ضمیر «به» به قرآن برگردد، آیه تکثرگرایی دینی را اثبات نمی کند، بلکه ایمان به خدا و قرآن یعنی اسلام را موجب نجات و فواید ذکر شده می داند، ولی در این صورت نیز خود تمسک به قرآن، مرتبه‌ای از حقانیت را برای کتب سابق و ادیان سابق اثبات می نماید، زیرا قرآن در آیات متعدد، خود را و آورنده خود را تصدیق کننده کتابها، پیامبران و ادیان سابق دانسته است و در عین حال خود را مهیمن و سیطره دارنده بر آنها معرفی کرده است.

اگر چه مرحوم طبرسی در مجمع البیان (ج ۳ و ۴، ص ۱۴۷) ذکری از احتمال اول به میان نیاورده است، ولی به قرینه آیه ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آل عمران: ۱۰۱) معلوم می شود که احتمال اول قوی تر و با ظاهر آیات مشابه با آن سازگارتر است. از تفسیر المیزان نیز همین معنی استشمام می شود. این مطلب را مرحوم مغنیه در تفسیر الکاشف تصریح کرده و فرموده: ضمیرهای سه

گانه در «به» و «منه» و «الیه» به خدا برمی‌گردد (التفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۵۰۵) بنابراین ایمان به خدا و تمسک به او در بر دارنده فواید مطرح شده است. در تفسیر روح المعانی (روح المعانی، ج ۴، ص ۶۴) بر خلاف مجمع البیان ضمیر «به» را به «الله» برگردانده است و بنابراین بر تکثرگرایی دلالت می‌کند. بنابراین، این آیه خصوصاً با کمک آیه ۱۰۱ سوره آل عمران مستند خوبی برای اثبات تکثرگرایی دینی است.

اشکال

اعتصام بالله همان اعتصام بالقرآن و همان اعتصام بحبل الله است، در واقع فرقی نمی‌کند که ضمیر به «نور مبین» که همان قرآن است برگردد یا به «الله» زیرا که اعتصام به «الله» تنها از طریق اعتصام به «قرآن» ممکن است.

جواب

این یک ادعاست و باید اثبات شود که تنها راه نجات و راه هدایت برای تمام انسان‌ها در همه زمانها و مکانها قرآن است، در حالی که خود قرآن در آیات دیگر، تورات و انجیل را دارای نور و هدایت می‌دانست، خود قرآن تصدیق کننده کتاب‌های قبلی بود، و خود قرآن می‌فرمود ﴿وَلِيُحْكُمَ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ﴾ (مائده: ۴۷) که بحث آن گذشت و خود قرآن به اهل کتاب پیشنهاد اتحاد، حول محور «الله» را می‌دهد و نشان می‌دهد که این محور رکن رکینی است که متحد شدن حول محورش انسانها را به مقصد می‌رساند. بنابراین تا با دلیل محکمی خارج از این آیه ثابت نشود که تنها راه هدایت و نجات راه اسلام و قرآن است این آیه می‌تواند مستند خوبی برای تکثرگرایی باشد.

اشکال:

اول آیه ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ (آل عمران: ۸۵) هدایت‌گری و نجات‌دهی را از تمام ادیان و راه‌ها نفی می‌کند و دوم در این آیه احتمال‌های گوناگونی مطرح شد و وقتی احتمال خلاف آمد استدلال باطل می‌شود.

جواب:

پیرامون آیه قبلاً بحث شد و معلوم گشت که آیه «و من یتبع غیر الاسلام...» به عمومیت و کلیت خود باقی نیست و مخصص‌های متصل و منفصل، عقلی و نقلی

متعددی آن را تخصیص زده است و مسلماً مستضعفان و کسانی که خبر از آمدن اسلام یا حقانیت آن ندارند دینشان پذیرفته است و بنابراین اشکالی ندارد که تخصیص دیگری نیز به آن عموم بخورد و کسانی که به واسطه شبهه حقانیت پلورالیزم، دین دیگری را پذیرفته باشند نیز مورد قبول واقع شود، تازه آیه با توجه به کلمه «ابتغاء»، غیراسلام را از کسی قبول نمی‌کند که اسلام و حقانیت آن را شناخته و با تمام توان تلاش می‌کند تا حقانیت آن را از بین ببرد یا حقانیت باطلی را به اثبات برساند و به آن بگردد. و در یک کلام، آنان که از روی عناد، لجبازی و تعمد، اسلام را رها سازند و به دین دیگری بگردند، یعنی در واقع یا از دید اسلام کسانی که دین عالی یا بهترین را ترک کنند و به خوب یا متوسط تمسک جویند، مورد قبول واقع نمی‌شوند، نه آن کسی که یهودی یا نصرانی بوده و حقانیت اسلام را نفهمیده و یا پس از فهمیدن باز به خاطر عذرهایی و یا حتی تنبلی به دین خود باقی مانده است، زیرا که تحقیق نکردن یا باقی ماندن بر دین خود از مصداق‌های «ابتغاء» نیست.

۱۴ - ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۶۴) بگو: ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد، پس اگر (از این پیشنهاد) اعراض کردند، بگویند: شاهد باشید ما فرمانبرداریم (نه شما)

نفس دعوت کردن اهل کتاب به اتحاد پیرامون امور مشترک نظیر توحید، نفی شرک، نفی عبودیت غیر خدا نشان می‌دهد که این امور در میان اهل کتاب موجود است و حق و حقیقت نیز هست و گرنه اتحاد بدون محور یا بدون وجه مشترک معنا ندارد. مساوی بودن امور یاد شده در بین ما و آن نشان می‌دهد که این امور حق است و گرنه لازم می‌آید که ما نیز بر باطل باشیم، چون با آنان مشترکیم.

فراز آخر آیه ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا ...﴾ دلالت می‌کند که برخی یا عده زیادی از اهل کتاب به تعالیم دین خود یا برخی از آنها ملتزم نیستند، نه این که دین یهود یا دین مسیحیان این تعالیم را ندارد. آنان اهل کتاب غیر ملتزم هستند، همانگونه که برخی مسلمانان ملتزم نیستند و مسلمانان غیر ملتزم نیز وجود دارد. به هر حال اعمال

افراد یک مکتب نباید به حساب خود آن مکتب گذاشته شود. در بحث‌های گذشته، برخی از مطالب پیرامون همین آیه گذشت نظیر این که دعوت به اتحاد، خود دلیلی بر قبول حق بودن اصل مرام آنان است.

۱۵ - ﴿ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿ (آل عمران: ۶۷ و ۶۸) «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرای فرمانبردار بود و از مشرکان نبود، در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است».

آیه اول نشان می‌دهد که تحزب‌ها، قالب‌ها، اسم‌ها کاربرد ندارد، نظیر آنچه ذیل آیه ۶۲ سوره بقره و آیه ۶۹ سوره مائده گذشت، آنچه مهم است فرمانبرداری از خدا و دوری از شرک است، و معیار پیروی از دین ابراهیم علیه السلام که پدر انبیا لقب دارد و همه می‌خواهند خود را به او منسب بدانند، همین امور است. آیه دوم نزدیکترین افراد به ابراهیم علیه السلام را عبارت از پیروی کنندگان از راه و رسم و آیین او می‌داند که از مفهومش استفاده می‌شود، اگر مسیح پیرو ابراهیم علیه السلام نبود و تحزب یهودیت یا نصرانیت به خود گرفت، نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت نیست، نه این‌که بر مسیر باطل محض باشد و به عبارت دیگر وقتی که نزدیکترین بودن رد شد، اصل نزدیک بودن باقی می‌ماند، بنابراین پیروان حضرت ابراهیم، از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان نزدیکترین افراد به ابراهیم‌اند، ولی یهودیان و مسیحیان که تحزب به خود گرفته‌اند از آن حضرت فاصله بیشتری دارند.

۱۶ - ﴿ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾ ؛ (آل عمران: ۷۶) «آری، هر که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری نماید، بی‌تردید خداوند، پرهیزگاران را دوست دارد».

نازل شدن این آیه پس از آیات متعددی که پیرامون اعمال و کارهای اهل کتاب است نشان می‌دهد که ملاک در قبول یا عدم قبول اعمال همگان، از جمله اهل کتاب، وفای به پیمان و پرهیزگاری است. اگر عقاید اهل کتاب باطل محض بود، مسلماً وفای به عهد و خویشتن بانی یا پرهیزگاری اثری نمی‌بخشید و اساساً فرد،

مورد محبت خداوند قرار نمی‌گرفت.

اشکال: از کجا معلوم که این آیه مربوط به اهل کتاب باشد، زیرا در این آیه اصلاً اسمی از اهل کتاب برده نشده است؟!

جواب: این آیه پس از آیات گذشته است که در آنها بحث پیرامون اهل کتاب بود و آمدن لفظ «بلی» در ابتدای این آیه، نشان ارتباط کامل محتوای این آیه با آیات قبل است و «من» به معنای «هرکس» اگر چه عام است و با عمومش شامل همه افراد می‌شود ولی با توجه به «بلی» یقیناً مصداق باروش اهل کتاب است به عبارت دیگر نمی‌توان گفت که این آیه پس از آیات مربوط به اهل کتاب و با آمدن لفظ «بلی» به آنان مربوط نیست.

تازه بر فرض که این آیه مستقل باشد و ربطی به آیات قبل نداشته باشد، باز خود لفظ موصول (من) عمومیت دارد و اهل کتاب را فرا می‌گیرد. به خصوص که آیات قبل مربوط به آنان بوده است.

این مطلب از آیه ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره نساء بیشتر روشن می‌شود.

۱۷ - ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾ (پاداش و کیفر) به خواست شما و یا به خواست اهل کتاب نیست. هر کسی بدی کند در برابر آن کیفر می‌بیند و جز خدا برای خود یار و مددکار نمی‌یابد.

و کسانی که کارهای شایسته کنند - چه مرد باشند و یا زن - در حالی که مؤمن باشند، داخل بهشت می‌شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

بررسی:

از جو آیه‌ها و از شأن نزول‌هایی که برای آن ذکر شده (ر.ک: مجمع البیان ذیل آیه) معلوم می‌شود که اهل کتاب و مسلمانان هر یک بر دیگری افتخار می‌کرده‌اند و آن افتخارات را سبب فضیلت، برتری و یا پاداش بهتر خود می‌دانسته‌اند، ولی این خیالبافی‌ها به طور کلی رد شده و ملاک فضیلت و برتری یا کیفر و جزای دنیایی یا آخرتی، کاملاً مشخص گشته است، این ملاک در بُعد کیفر، تنها خود عمل است و

هیچ چیز دیگری در آن دخالت ندارد، عمل بد، از هر کسی که صادر شود، کیفر مناسب آن را می بیند و هیچ گونه پارتی بازی، شفاعت، دخالت دادن عقیده و... در آن وجود ندارد.

اما بعد از پاداش، یک قید - و هر مؤمن - را اضافه آورده است، حال آیا مراد این است که در مرحله پاداش دادن پارتی بازی می شود و تنها مسلمانان یا تنها اهل ولایت یا تنها بنی اسرائیل یا تنها اهل غسل تعمید به بهشت راه پیدا می کنند، اگر این گونه آیه معنی شود، نه با کل گذشته، مناسبت دارد، نه با ذیل آیه که می فرماید «و لا یظلمون نقیرا» زیرا که این از مصادیق صریح ظلم است.

در جای خود روشن شده که خداوند عدل رامی ستاید و به آن امر می کند و نهی را مذمت می کند و از آن نهی می نماید. خودش را به عدل توصیف می کند و از ظلم مبرا می داند، ولی از مصادیق عدل یا ظلم سخنی به میان نمی آورد، زیرا تشخیص مصادق به عهده عقل و عرف است، این که چه چیز عدل و چه چیز ظلم است را عقل و عرف تشخیص می دهند (برای نمونه ر.ک: عابدینی، ربا، تورم و ضمان، قاعده عدالت).

آنگاه در بحث ما همه عاقلان و انصاف داران قبول دارند که به بهشت بردن یک گروه از بین تمام مذاهب و ادیان با این که همه یک گونه عمل کرده اند و همه یک گونه بوده اند و تنها فرقی آن است که یکی در منطقه ای به دنیا آمده که به تقلید از پدران و جو و محیط این عقیده را پذیرفته و دیگری در محیط دیگری به دنیا آمده که در اثر تقلید از پدران به آن دین گرویده است، حال به بهشت بردن یکی از آنان، بدون دیگری، مصادق ظلم و پارتی بازی است و خود همین آیه با صراحت تمام، هر گونه ظلم - اگر چه به مقدار یک نقطه بر روی یک دانه، هسته خرما^(۱) را نفی می کند.

بنابر این معلوم می شود که «و هر مؤمن» را نباید به معنای شیعه، سنی یا مسیحی، غسل تعمید دیده و یا... معنی کرد، بلکه باید به گونه ای معنی شود که صدر و ذیل آیه، به تناقض آشکار گرفتار نشود. به نظر می رسد اگر «ایمان» را به

۱- اهل لغت «نقیر» را این چنین معنی کرده اند.

معنای «باور عقل پسند» معنی کنیم، مشکل حل می شود، زیرا همه افراد مکلف، عقل دارند و جزا و پاداش در روایت های زیادی بر اساس عقل و درجات آن قرار داده شده است از باب نمونه در اولین حدیث اصول کافی آمده است: لما خلق الله العقل، استنطقه ثم قال له: ... اما انی ایاک آمر و ایاک انهی و ایاک اعاقب و ایاک الثیب (کافی ۱۰۱/۱ همچنین ر. ک ۲۶۱/۱) (هنگامی که خداوند عقل را آفرید، با او سخن گفت سپس به او فرمود: ... آگاه باش که من تنها به تو امر می کنم و تنها تو را نهی می نمایم و تنها تو را عقوبت می کنم و تو را پاداش می دهم.

و در حدیث دیگر فرمود: انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی قدر ما اتاهم من العقول فی الدنیا (کافی ۱۱۱/۱) (خداوند در حسابرسی روز قیامت مردمان، تنها به مقدار عقل که در دنیا به آنان داده، دقت در حسابرسی می کند). در حدیث دیگر آمده «العقل دلیل المؤمن» (کافی ۲۵۱/۱) عقل راهنمای شخص مؤمن است.

و در حدیث دیگر آمده: که خداوند به عقل فرمود، به عزت و جلالم سوگند که آفریده ای نیکوتر از تو یا محبوب تر از تو نیافریده ام و به تو مواخذه می کنم و به واسطه تو عطا می کنم (کافی: ۲۷/۱ و ۳۲)

امور اساسی نظیر خالق بودن خداوند و رازق بودن وی، توحید او، نفی شرک از او را همه عقول به خوبی درک می کنند، حتی لزوم فرستادن انبیا را نیز درک می کنند، ولی این که از دو شخص دارای معجزه و کتاب کدامیک بر دیگری برتری دارند، را عقل به راحتی ادراک نمی کند و لذا جز شرایط یا ارکان ایمان نیست، بنابراین قید - و هر مؤمن - برای خارج ساختن افرادی است که عناد بورزند و برای خداوند شریک قرار دهند یا به او کافر شوند، اما کسی که خداوند را قبول داشته و به وی اعتقاد دارد و... لیکن به جهت غفلت از این که حضرت محمد ﷺ پیامبر است یا به جهت این شبهه که پیروی از هر یک از انبیا انسان را به هدف می رساند و یا به جهت اشتغالات علمی یا معیشتی از تحقیق پیرامون حقایق حضرت محمد ﷺ خودداری کند، ولی به هر حال عناد و انکاری نداشته باشد از مؤمنان است و به عبارت صریح تر «و هو مؤمن» دارای مراتب است، اعتقاد به خداوند و توحید او برای همگان لازم است و از پایه های اصلی مؤمن بودن است، ولی اعتقاد به نبوت

نبی خاص لازم نیست، اگر چه انکار و عناد نسبت به هر یک از پیامبران الهی، با «هو مؤمن» ناسازگار است. بنابراین «و هو مؤمن» اقتضای نبوت عامه را دارد، ولی اقتضای نبوت خاصه را ندارد.

علاوه بر آیاتی که تا حال، تک تک مورد بررسی قرار گرفت. آیات دیگری هم قابل اشاره و بحث‌اند.

۱- طوایفی از آیات قرآن وجود دارد که وحدت هدف و وحدت پیام انبیا را می‌رساند. مثلاً در سوره شعرا هشت یا ۹ بار «فاتقوا الله و اطیعوا الله» از قول پیامبران متعدد تکرار شده است که نشان می‌دهد، همه دارای یک هدف و یک پیام بوده‌اند و در سوره اعراف عبارت «یا قوم اعبدوا الله» چهار مرتبه از سوی چهار پیامبر به قوم هایشان اعلام شده است و یا به صورت کلی در سوره نحل بیان شده است که: «و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت» (نحل: ۳۶) و در حقیقت در میان هر امتی رسولی برانگیختیم (تا بگویند) خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید.»

که این گونه آیات دلالت می‌کند راه و هدف تمام انبیا همانند، بلکه یکسان بوده است. بنابراین اگر فرد، گروه یا گروه‌هایی پیام پیامبر بعدی به گوششان نرسید یا رسید، ولی بدون عناد به همان پیامها و همان آداب و سنن و عبادات و وظایف دین خود عمل کردند، نمی‌توان آن کارها را باطل، بی‌ثمر، بی‌حقیقت و یا به دور از حقایق دانست و مسلماً هر عقل سلیم بین این افراد با آنان که از روی لجاج به پیامبر جدید ایمان نمی‌آورند و یا افرادی که لجاج ندارند، ولی دستور هیچ پیامبری را اطاعت نمی‌کنند، تفاوت می‌گذارد.

۲- آیات سوره حج با بیانهای مختلفی پلورالیزم دینی را تأیید می‌کند. به عنوان نمونه:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ (حج: ۳۴) «و برای هر امتی مناسکی قرار دادیم تا نام خدا را بر چارپایانی که روزی آنان گردانیده‌ایم یاد کنند، پس (بدانید که) خدای شما یگانه است پس به (فرمان) او گردن نهید و فروتنان را بشارت ده.»

و در آیه دیگر ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّسْوَىٰ مِنْكُمْ﴾

(حج: ۳۷) «هرگز (نه) گوشت‌های آنها و نه خون‌هایشان به خدا نخواهد رسید ولی (این) تقوای شماست که به او می‌رسد».

این آیه نشان می‌دهد که انجام عباداتی نظیر طواف، وقوف و... و حتی قربانی که گوشتش به مصرف مستمندان می‌رسد، خود هدف نیستند، بلکه هدف ذکر نام خدا، فروتن شدن و رسیدن به مرحله تقواست و برای رسیدن به آن تنها بک راه خاص وجود ندارد بلکه هر امتی دارای منسک مخصوص به خود است. ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَاذِرُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ﴾ (حج: ۶۷) «و برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل کنند، پس نباید در این امر با تو به ستیز برخیزند، به راه پروردگارت دعوت کن، زیرا تو بر راهی راست قرار داری».

از این آیه روشن می‌شود که حتی پیروان ادیان انتظار داشته‌اند که مناسک و اعمال عبادی دین اسلام نیز نظیر اعمال عبادی آنان باشد و چون به گونه دیگر بوده اعتراض کرده‌اند، و آیه، مناسک آنان را باطل ندانسته، بلکه همه نُسک‌ها و راه‌های عبادت را از ناحیه خداوند قلمداد می‌کنند.

نکته: این آیه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را «بر راهی مستقیم» می‌داند «إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ» که در آن «راهی مستقیم» نکرده است، نه این که او را «به راه مستقیم» بداند که به باطل بودن راه دیگران اشعار داشته باشد.

دقت شود که «هدی» و «مستقیم» هر دو نکره هستند و نشان می‌دهد که راه وی یکی از راه‌های مستقیم است و دلالتی بر حصر راه مستقیم، به راه و روش آن حضرت ندارد. بنابراین صاحبان نُسک‌های دیگر نیز می‌توانند بر راه مستقیم باشند. از اینها جالب‌تر آیه‌ای است که برای محل‌های عبادت اهل کتاب ارزش خاص قایل شده است.

﴿وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَكَيُنْصَرَنَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حج: ۴۰) «و اگر خدا برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خداوند به کسی که (دین) او را یاری می‌کند یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت

نیرومند و شکست‌ناپذیر است».

مفسرانی که در ذیل آیات سابق، هر جا سخنی از نور و هدایت بودن تورات و انجیل به عمل می‌آمد می‌گفتند، مراد تورات و انجیل تحریف نشده است، نه کتابی که اکنون در دست اهل کتاب است و با این یک کلمه، خود را از بحث حقانیت ادیان می‌رهانند، هیچکدام در مورد کلیساها، کنیسه‌ها و صومعه‌ها نگفته‌اند که مراد معابد قدیم است که اکنون منهدم شده و اثری از آنها نیست، بلکه همه متحدند که باید از معابد دفاع کرد و فلسفه تشریح جهاد، دفاع از معابد تمام‌گروها و ادیان است. وقتی جهاد که یکی از مهم‌ترین دستورات دین اسلام است، فلسفه تشریحش دفاع از کیان محل‌های عبادت باشد، محبوب بودن عبادت‌هایی که در آن مکانها می‌شود به طریق اولی روشن می‌گردد و وقتی محبوبیت آنها روشن گشت، دست کم به نحو مجزئه، مقداری از حقانیت را می‌توان برای راه و رسم آنان در نظر گرفت.

باز اگر همین آیه با آیه ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ (بقره: ۲۵۱) مقایسه شود، مشخص می‌گردد که نبودن مراکز عبادت در زمین یکی از مصادیق تباهی آن است و بنابراین وجود این معبدها آبادانی زمین محسوب می‌شود، آنگاه امکان ندارد که محل‌های عبادت مورد اهمیت باشد و نبودن آنها مصداق فاسدگشتن زمین محسوب شود و با این حال عبادت‌های انجام شده در آن مکانها باطل محض باشد و هیچگونه حقانیتی نداشته باشد. امروزه مغرب‌زمینیان، خصوصاً فرهیختگان آنان فهمیده‌اند که انسان نیاز به معنویت و دین دارد و باید معنویت و دین را در مردم تقویت کرد، حال آن دین چه دینی باشد دیگر مهم نیست، بلکه دین دار بودن مردم حائز اهمیت است و جلوی مفاسد را می‌گیرد.

از سوی دیگر چون دیده‌اند، تبلیغ دین خاص و حق دانستن کامل آن و باطل دانستن سایر ادیان نزاع شدید، بین ادیان و مذاهب پیش می‌آورد، راه جدید پیش گرفته‌اند، و آن تبلیغ هر دین در گستره معتقدان به آن دین است. مثلاً در مناطق بودایی نشین تبلیغ بودائیت می‌کنند و در مناطق مسیحی نشین، تبلیغ مسیحیت را و چون خودشان مسیحی هستند و بالطبع آن را برتر می‌دانند، در مناطقی که دین مطرح نیست، مسیحیت را تبلیغ می‌نمایند. به هر حال آنچه آنان فهمیده‌اند، نیاز

بشر به معنویت و دین است، هر دینی که با دایا باد.

نزدیک به همین مطلب - لزوم دیندار بودن مردم - از قرآن فهمیده می شود، از کنار هم قرار دادن این دو آیه، جهانی را تصور می کند که در آن، دین و آیین عباد نباشد و محل عبادت نباشد، در این صورت غیر از فساد، قانون شکنی، امور ضد اخلاق و... چیز دیگری یافت نمی شود.

بنابراین اولین سخن، دین دار کردن مردم است و سخن دوم پیرامون برتری برخی از ادیان بر برخی دیگر است.

۳- باز آیاتی که اهل کتاب را به مباحله و اتحاد و... دعوت می کند نشان می دهد که برای آنان مقداری از حقانیت قایل است و گرنه سخن از اتحاد با باطل محض یا دعوت کافران محض و باطلان محض به مباحله کار عاقلانه ای نیست. ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران: ۶۱) «از جانب پروردگار توست. بنا بر این از تردید کنندگان مباش. پس هر کس که در این باره بعد از دانشی که برایت آمده با تو محاجه کند بگو، بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان و خویشانمان و خویشانتان را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.»

نکته: فرقی نمی کند که مراد از «الحق» قرآن باشد یا چگونگی خلقت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام یا هر چیز دیگر، آنچه که مهم است این که آیه قرآن گروهی را به مباحله فرا خوانده است. همین مقدار ارزش برای اهل کتاب، تفاوت آنان با مشرکان را بیان می کند، زیرا از آنان هیچگاه چنین دعوتی صورت نگرفته است.

این آیه نشان می دهد که آنان خداوند، قدرت او، کرنش به درگاه او و دور بودن دروغگو از رحمت او را قبول دارند و این امور حق و دارای ارزشی است که آنان داشته اند و دارند این امور بر باطل محض نیست و چون مباحله اکنون نیز جایز است. بنابراین معلوم می گردد که آنان اکنون نیز دارای حقانیتی هستند.

۴- باز از اموری که روشن است و در آن هیچ شک و شبهه ای جا ندارد، این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به رسالت خود و نیز به وحی هایی که از ناحیه خداوند به او می شده یقین داشته و اساساً این گونه امور برای حضرت با علم حضوری و دریافت

شهودی حاصل می‌شده و جای هیچ شک و شبهه‌ای نداشته است. زیرا در جای خود گفته شده که علم حصولی قابل تشکیک است، چون صورت معلوم در نزد عالم حاضر می‌شود و علم به معلوم از راه واسطه که صورت آن شیئی باشد، حاصل می‌گردد، ولی در علم حضوری خود معلوم، نزد عالم، حاضر می‌شود نظیر علم انسان به خود، که هیچ واسطه‌ای ندارد و از راه ارتسام صور و یا از راه هیچ واسطه دیگر نیست، بلکه تنها و تنها از راه حضور خود معلوم در نزد خود عالم است. یعنی عالم با تمام وجود معلوم را در خود حس می‌کند که به آن علم حضوری می‌گویند^(۱).

آنگاه این سؤال پیش می‌آید که ارجاع به اهل کتاب همانند:

﴿فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ (یونس آیه ۹۴) و ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ * وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ * وَسْئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ * (زخرف: ۴۳ - ۴۵) و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می‌خواندند بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است، پس زنهار از تردید کنندگان مباش. پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن، که تو بر راهی راست قرار داری. و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است، و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد و از

۱- در جای خود بحث شده که آقای رنه دکارت که خواسته اولین یقین خود را از راه فکر پایه گذاری کند و گفته «من فکر می‌کنم پس هستم» یا جناب فخر رازی که خواسته از راه شک، اولین یقین را به دست بیاورد و گفته: «من شک می‌کنم پس هستم» کلمات دقیقی نگفته‌اند، زیرا قبل از «اثبات شک» یا «اثبات فکر» «شک کننده» یا «فکر کننده»، با علم حضوری، خود نزد خود ثابت بوده است. بنابراین به جای «من فکر می‌کنم پس هستم» یا «من شک می‌کنم پس هستم» باید گفته شود «چون هستم فکر می‌کنم» یا «چون هستم شک می‌کنم» و در واقع با دقت معلوم می‌شود که نمی‌توان وجود خود را از راه شک یا از راه فکر، اثبات کرد، بلکه اول وجود اثبات می‌شود و سپس نوبت به امور دیگر می‌رسد و اساساً در هر چه شک شود ولی انسان در وجود خود و معلول‌های خود نمی‌تواند شک کند، زیرا که با علم حضوری و بدون واسطه هر چیزی دیگر، اثبات شده است.

رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم بپرس، آیا در برابر (خدای) رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته‌ایم.» چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟ به نظر می‌رسد که این گونه آیات در صدد باز کردن باب مفاهله و گفت و گو است، یعنی در اموری که یقینی است و در آن هیچ شک و شبهه‌ای راه ندارد نیز می‌توان با دیگران گفت و گو کرد و با آنان مراد داشته‌ایم، حتی آیه آخر سؤال از رسولان بوده که بسیار روشن است که در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجود نبوده‌اند. بنابراین سؤال از امت‌های آنان است تا آنان سخنان به یاد مانده از انبیای خود را نقل کنند.

به هر حال این گونه آیات نوعی ارزش قایل شدن برای اهل کتاب را بیان می‌کند و اگر باطل محض بودند، لازم نبود که به آنان هیچ‌گونه بهایی داده شود تا چه رسد به این که امور یقینی و شهودی که با علم حضوری درک شده است را با آنان به گفت و گو و بررسی گذارد.

آیات دیگری همین گونه گفت و گو و مفاهمه را به مؤمنان سفارش می‌کند.

نظیر:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

(نحل: ۴۳، انبیا: ۷) «و پیش از تو (هم) جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم، اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.»

اگر چه روایاتی در ذیل این آیات، مراد از اهل ذکر را، ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام دانسته است، ولی در روایات دیگر و ظاهر آیه، مراد در آن را علمای اهل کتاب دانسته است (ر.ک مجمع البیان). به هر حال، باز کردن باب گفت و گو با اهل کتاب، در امور مورد یقین و حتی در اموری که شاید اگر چشم و گوش بسته از آنان پذیرفته شود، موجب گمراهی می‌گردد، احتمالاً برای امور و فواید ذیل است.

الف) باز بودن باب گفت و گو با اهل کتاب به عنوان اهل دین الهی و اهل توحید، که خود موضوعیت دارد.

ب) اهل کتاب امور حقی دارند که در صورت پرسش از آنان، تمام یا قسمتی از آنها را برملا می‌سازند

ج) باز کردن راه سؤال و گفت و گو، یکی از راه‌های سالم سازی محیط از نزاع و

درگیری است. همانگونه که تا کنون دو راه مباحله و واگذار کردن موارد اختلافی برای آخرت، برای جلوگیری از نزاع‌های مذهبی مطرح شده است.

۵- آیات ۶۴ تا ۸۲ سوره کهف نشان می‌دهد که دو سخن، دو راه، دو روش می‌تواند کاملاً با یکدیگر مخالف باشد، ولی با این حال گوینده‌های سخن یا پویندگان راه هر دو بر «صراط مستقیم» باشند و به عبارت دیگر صراط‌های مستقیم وجود دارد و مورد تأیید قرآن است و علم و اطلاع افراد در پیمودن راه مستقیم هر یک نقش مستقیم دارد.

خلاصه آیات سوره کهف:

از آیات قرآن و تفاسیر روشن می‌شود که حضرت موسی علیه السلام از طریق وحی فهمید که فردی عالم‌تر از او وجود دارد و تصمیم گرفت به هر قیمتی که شده او را پیدا کند و از خدمتش علم بیاموزد، برای او نشانه‌هایی قرار داده شده بود، از جمله رسیدن به «مجمع البحرین» و زنده شدن ماهی و در دریا به حرکت آمدن آن. حضرت موسی علیه السلام با جوانی به نام یوشع حرکت کرد و هر دو نشانه محقق شد و دانشمند مورد نظر - حضرت خضر - را پیدا و تقاضا کرد که اجازه دهد تا همراه او باشد و از علوم او فراگیرد، ولی حضرت خضر به او گفت که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی و اساساً صبر کردن بر چیزی که احاطه علمی به آن نداری سخت است.

موسی علیه السلام گفت: ان شاء الله مرا شکیباً خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.

(خضر) گفت: اگر مرا پیروی می‌کنی، پس از چیزی سؤال مکن، تا (خود) از آن با تو سخن بگویم.

پس رهسپار گردیدند تا وقتی که سوار کشتی شدند (وی) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی.

(خضر) گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟ (موسی) گفت: به سبب آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم به من سخت مگیر،

پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند (خضر) او را کشت (موسی به او) گفت: آیا شخص بی‌گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی.

(خضر) گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟ (موسی) گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، مرا به همراه بگیر و قطعاً از جانب من معذور خواهی بود.

پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند. از اهل آنجا خوراکی خواستند، ولی آنها از میهمان کردن آن دو خودداری کردند، پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد (خضر) آن را استوار کرد (موسی) گفت: ای کاش برای آن مزد می‌گرفتی، (خضر) گفت: (این بار دیگر) وقت جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت.

اما کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم آن را معیوب کنم (چراکه) پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می‌گرفت. و امانو جوان، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند، پس ترسیدم (مبادا) آن دورا به طغیان و کفر بکشد. پس خواستم که پروردگارش آن دورا به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد، و اما دیوار، از آن دو پسر بچه یتیم، در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان (مردی) نیکو کار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو به حد رشد برسند و گنجینه خود را - که رحمتی از جانب پروردگارت بوده است - بیرون آورند. و این کارها را من خود سرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی. (کهف: ۶۶ - ۸۲)

مسلماً موسی عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر خدا و معصوم از خطا و گناه بوده است و آن شخصی که موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خواست در نزدش علم بیاموزد (حضرت خضر) اگر چه نبوتش یقینی نباشد، ولی از همین آیات روشن می‌شود که علم لدنی داشته، بنابراین کارهایش از روی علم و شناخت بوده است.

از این آیات به خوبی روشن می‌گردد که آنان دورا علمی جدا از یکدیگر داشته‌اند، به گونه‌ای که یکی کارهای دیگری را به هیچ نحو نمی‌تواند تحمل کند و اتفاقاً به مذاق ما نیز همین تحمل نکردن درست‌تر است، زیرا هیچ شخص متشرعی

نمی‌تواند در مقابل انسان کشی بی‌جهت، یا تخریب بی‌جهت اموال مردم ساکت بنشیند و طبع هیچ انسانی قبول نمی‌کند، که برای مردمی که حاضر نیستند به دو مسافر غریب درمانده نان دهند، کار مجانی و مفت انجام دهد. و بالاخره روشن می‌شود که کار هر دو صحیح بوده است - حضرت خضر از ناحیه خداوند مأمور بوده که آن کارهایی که انجام داد را انجام دهد و حضرت موسی علیه السلام وظیفه داشت نهی از منکر کند و حتی پس از وقوع منکر، ناراحتی خود را از وقوع آن ابراز دارد. بنابراین آنان دوراه داشته‌اند و دو مسیر را طی کرده‌اند و هر دو مستقیم بوده و هر دو طبق تشخیص و وظیفه بوده است. اگر صراط‌های مستقیم مطرح شده در سخن برخی فرهیختگان به این معنی باشد، کلامی صحیح و متین است و نشان می‌دهد که دو مرد الهی در یک حادثه، یک جور تصمیم نمی‌گیرند و نباید یک جور تصمیم بگیرند و تصمیم هر دو نیز در سطح علم و دانش خودشان صحیح است و انسان نیز به بیش از علم و دانش خود مکلف نیست و به همین جهت در آیات، هیچ تحقیر یا اهانتی نسبت به حضرت موسی روا داشته نشده است.

به هر حال چه یکی از این دو را مکلف به ظاهر، دیگر را مکلف به باطن بدانیم، یا یکی از آنان را عمل‌کننده در نظام تشریح و بر طبق آن و دیگری را عامل در نظام تکوین و بر طبق آن بدانیم، یا کار هر دو را منطبق با نظام تشریح بدانیم، فرق نمی‌کند، زیرا آنچه مسلم است جدا بودن راه هر یک از دیگری و به سوی خدا بودن هر دو راه است.

مهم این است که افراد هر یک تلاش خود را مبذول دارند، عناد و لجبازی با حق نداشته باشند، از هوای نفس و امثال آن به دور باشند، اما حق ممکن است چند چهره باشد و برای هر کس چهره‌ای از چهره‌های خود را بنمایاند. و او به همان سوی رهسپار شود و صراط مستقیمش همان باشد.

۶- یکی از راه‌های جمع‌بندی بین آیاتی که نزاع‌های موسی و هارون به عنوان دو پیامبر الهی را مطرح می‌سازد، با آیاتی که ما را ملزم می‌سازد که به تمام آنان ایمان داشته باشیم و بین آنان جدایی و تفرقه‌ای نبینیم و فرقی نگذاریم، این است که بگوییم، راه و روش هر دو صحیح است و پیروی از راه هر یک ما را به مقصد می‌رساند که همان صراط‌های مستقیم است.

داستان آن دو پیامبر چنین است که حضرت موسی برای مناجات پروردگارش از قوم خود جدا شد. در این فاصله سامری گوساله‌ای ساخت که از او صدایی بیرون می‌آمد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد و گروه زیادی از توحید به شرک گراییدند.

هارون آنان را نصیحت کرد و از فتنه سامری با خبر ساخت، ولی گوش فرا ندادند.

هنگامی که موسی آمد و وضع اسف بار و شرک آلود قوم خود را دید، ریش و موی سر برادر خویش را گرفت و او را کتک زد که چرا از بت پرست شدن مردم جلوگیری نکرده است و هارون گفت: ترسیدم بگویی بین بنی اسرائیل اختلاف افکنده‌ای (ر.ک: طه: ۸۷-۹۴) و باز گفت: مردم مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند و تو با زدن من، دشمن مرا شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمگران قرار مده. و به دنبال آن موسی علیه السلام از خداوند برای خود و برادرش طلب آمرزش کرد (اعراف: ۱۵۰-۱۵۳)

بررسی

از این داستان روشن می‌شود که تفاوت برداشت و تفاوت راه یکی از پیامبران با دیگری به حدی است که حتی برادر و فرزند یک پدر و مادر بودن، چندین سال همراه و همگام هم بودن، با فرعون و فرعونیان مبارزه کردن و... نتوانسته است راه و روش آنان را هماهنگ سازد و اکنون که حادثه مهمی رخ داده، آن تفاوت راه و روش بروز کرده است و به احتمال قوی نزاع‌ها منحصر به همین یکی نبوده است و باز مسلماً در تمام موارد، نزاع حاصل شده به خاطر دنیاطلبی، مقام‌طلبی، حسیله به دیگری و... نبوده است و نمی‌توان گفت یکی از آنان راهش خدایی و دیگری راهش شیطانی بوده و نمی‌توان گفت یکی آخرت‌گرا و دیگری دنیاگرا بوده است. آنچه می‌توان گفت این است که راه مستقیم که در ذهن یکی بوده و آن را در عمل می‌خواست پیاده کند، با راه مستقیمی که در ذهن دیگری بوده، کاملاً تفاوت داشته است.

حال با توجه به آیات متعددی از قرآن که با زبانهای مختلف به ما می‌فهماند که نباید بین پیامبران تفاوت بگذاریم، نظیر:

﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ (بقره: ۲۸۵) «میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم»

﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره: ۱۳۶ و آل عمران: ۸۴) «میان هیچیک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما برای او تسلیم هستیم».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ * ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ * ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمُ أَجْرَهُم وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (نساء: ۱۵۰ - ۱۵۲) «کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند: «ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم» و می‌خواهند میان این دو راهی برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرند، و ما برای کافران عذابی خفت بار آماده کرده‌ایم. و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچکدام از آنان فرقی نگذاشته‌اند، به زودی (خدا) پاداش آنان را عطا می‌کند و خدا آمرزنده مهربان است.»

توضیح

واضح است که فرق گذارندگان بین رسولان، دین دار و خدا پرست بوده‌اند و از نظر تاریخی یا یهودیانی بوده‌اند که عیسی و محمد ﷺ را قبول نداشته‌اند یا مسیحیانی بوده‌اند، که منکر پیامبر اکرم ﷺ بوده‌اند ولی با این حال آیه قرآن آنان را کافر به خدا و رسولان می‌داند. و این نشان می‌دهد که فرق گذاری بین رسولان، حتی به صورت انکار یکی از آنان، کفر به تمام انبیا و همچنین کفر به خدا است و خداوند با این بیان بزرگترین دفاع را از تک تک پیامبران انجام داده است.

نتیجه:

وقتی باید به همه انبیا، ایمان داشت، یعنی راه و روش یکایک آنان را تصدیق کرد و از جمله انبیا موسی و هارون عليهما السلام هستند که تفاوت راه و روش آنان در یک قضیه را قرآن بیان کرده است و انسان در می‌یابد که این تفاوت بسیار فاحش است و به زد و خورد آنان می‌انجامد و می‌فهمد که این گونه اختلافها در بین روشهای سایر انبیا

نیز منتفی نیست. وقتی با این حال ما موظف به تصدیق و ایمان به همه آنان هستیم، نتیجه می‌گیریم که همه آن راه و روش‌ها باید از دیدگاه قرآن صحیح باشد و این همان معنای صراط‌های مستقیم است که از نظر ما مورد قبول است.

۷- برخی آیات در قرآن وجود دارد که مطلق است و کار بد را از هر کسی

سزاوار کیفر و کار خوب را از هر کس سزاوار پاداش می‌داند نظیر:

(الف) ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (زلزال: ۷

- ۸) «پس هر کسی هم وزن ذره‌ای نیکی کند (نتیجه) آن را خواهد دید و هر کس که هم وزن ذره‌ای بدی کند (نتیجه) آن را خواهد دید.»

(ب) ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (قصص: ۸۴) «هر کسی نیکی بیاورد برای او (پاداشی) بهتر از آن خواهد بود، هر کسی بدی بیاورد، کسانی که کارهای بد کرده‌اند جز سزای آنچه کرده‌اند، را نخواهند یافت.»

(ج) ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (نساء: ۱۲۳) «به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست، هر کسی بدی کند، در برابر آن کیفر می‌بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی‌یابد.»

(د) ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (نحل آیه ۱۲۸) «در حقیقت

خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و کسانی که نیکو کارند.»

شاید بتوان گفت، این آیات و نظایر اینها در صدد کشاندن انسان به سوی اخلاق و روش انسانی و انجام کار نیک بوده و در مقابل در صدد جلوگیری از اخلاق و کارهای ناپسند است، اما داشتن دین یا مکتب خاص برایش اهمیتی ندارد، نظیر آنچه امروز فرهیختگان مغرب زمینی می‌گویند که باید بشر را به سوی معنویت و فرهنگ سوق داد، حال آن فرهنگ چه باشد اهمیتی ندارد.

اشکال:

درست است که آیات مطلق است، ولی مقید این آیات نیز به حد و فور یافت می‌شود و آیات بسیار زیادی وجود دارد که قبول اعمال را مشروط به تقوا، ایمان و... می‌داند.

جواب: اگر چه اشکال، صحیح است و پیوسته عرف و عقل؟ مجموعه کلام مطلق و دارای قید را با هم می‌بینند و از مجموع آنها مقید را می‌فهمند و در قانون گذاری متداول است که اول اطلاقی بیان می‌کند و سپس به بیان قیده‌های آن می‌پردازند، اما وقتی همین کار از حکیم مطلق صادر می‌شود حتماً مصلحتی غیر از مصلحت قانونگذاری در نظر گرفته است، خصوصاً وقتی که انسان می‌بیند در بسیاری از آیات اصرار شده که عمل نیک از مؤمن پذیرفته می‌شود نظیر آیه:

الف) «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحییبه حیاة طیبة» (نحل: ۹۷، همچنین ر. ک: غافر: ۴۰ و نساء: ۱۲۴). هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه، حیات بخشیم. و همچنین تصریح شده که گناه‌های غیر شرک، باخواست خداوند بخشیده می‌شود نظیر:

ب) ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء: ۴۸) خداوند این که به او شرک آورده شود را نمی‌بخشاید و فروتر از آن را بر هر کسی که بخواهد می‌بخشاید.

پس حتماً مطلق‌ها نکته دیگری را بیان می‌کند و گرنه از ذکرش لغو لازم می‌آید و خداوند حکیم و کتاب حکیم او هر دو از لغو بری‌اند.

مرحوم علامه طباطبایی در این باره نکته لطیفی دارد که قابل تأمل است: «واعلم انک اذا تصفحت اخبار ائمه اهل البيت حق التصفح فی موارد العام و الخاص و المطلق و المقید من القرآن وجدتها کثیراً ما تستفید من العام حکما و من الخاص اعنی العام مع المخصص حکما آخر. فمن العام مثلاً الاستحباب کما هو الغالب و من الخاص الوجوب، و كذلك الحال فی الکراهة و الحرمة و علی هذا القیاس و هذا احد اصول مفاتیح التفسیر فی الاخبار المنقولة عنهم، و علیه مدار جم غفیر من احادیثهم و من هنا یمکنک ان تستخرج منها فی المعارف القرآنیة قاعدتین...» المیزان فی التفسیر القرآن: ج ۱، ص ۲۶۰ ذیل آیه ۱۱۵ بقره) «اگر روایات ائمه اطهار علیهم السلام در مورد عام و خاص و مطلق و مقید قرآن را خوب بررسی کنی، می‌یابی که بسیار از اوقات، از عام قرآن حکمی را استفاده کرده‌اند و از خاص، یعنی عام با مخصصش حکم دیگری را مثلاً از عام استحباب را فهمیده‌اند همان گونه که غالباً چنین است، از خاص و جوب را و همینطور از عام کراهت را فهمیده‌اند و از خاص حرمت را، و بر همین منوال و

این یکی از اصول کلیدهای تفسیر، در اخبار نقل شده از آنان می باشد و مدار بسیاری از احادیث بر همین استوار است. و از آنچه بیان شد دو قاعده می توان استخراج کنی.»

الف) هر جمله ای به تنهایی و همان جمله با قیدی از قیود، هر یک بیانگر یکی از حقایق ثابت یا یکی از احکام ثابت است. مثلاً در آیه ﴿قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ (انعام: ۹۱) چهار معنا وجود دارد.

۱- قل الله: بگو خدا (همه را فرستاده)

۲- قل الله ثم ذرهم: بگو، خدا آنگاه آنان را (به حال خودشان) واگذار.

۳- قل الله ثم ذرهم فی خوضهم: بگو: خدا، آنگاه آنان را در ژرفای (باطلشان)

رها ساز.

۴- قل الله ثم ذرهم فی خوضهم يلعبون: بگو: خدا، آنگاه بگذارشان تا در ژرفای (باطل) خود به بازی (سرگرم) شوند.

و نظیر این در هر جا که توانستی به کار گیر و استفاده کن

ب) این دو قاعده دو راز است که ذیل آنها رازهای فراوانی نهفته است (المیزان فی التفسیر القرآن ج ۱، ص ۲۶۰ ذیل آیه ۱۱۵ بقره)

بنابر آنچه بیان شد، کارهای خوبی که از یک انسان صادر شود، حکمی دارد و وقتی از انسان مؤمن صادر شود، حکم دیگر مثلاً کار خوب از هر کس پاداش چند برابر دارد، ولی از مؤمن پاداش بهشت یا «حیات طیبه» دارد.

در نتیجه می توان گفت که کارهای خوب تمام انسان ها دارای ارزش است، ولی وقتی از مؤمن صادر شود، ارزش والاتر دارد. همانگونه که در آیه مطرح شده از سوی صاحب تفسیر المیزان چهار جواب از نظر مطلق و مقید متفاوت بود و چهار معنی را القا می کرد. وقتی که پیامبر ﷺ به آنان می گفت «الله» تنها پاسخ به سئوالی بود که در صدر آیه پیرامون نازل کننده کتاب موسی مطرح شد و تنها جواب این بود که «خداوند کتاب موسی را نازل کرده است». اما وقتی قل الله ثم ذرهم مطرح باشد، خداوند به پیامبر خود می فرماید: «جواب سئوالشان را بده و خودشان را به حال خودشان رها کن» تا مثلاً فکر کنند و راه حق را بیابند و وقتی مطرح می شود که «آنان را در باطل خود رها ساز» نشان می دهد که پس از جواب به سئوال و کناره گیری از

آنان، آنها هیچگاه به حق فکر نمی‌کنند و به حق نمی‌گیرند، بلکه سراشیبی سقوط را طی می‌کنند و وقتی مجموع چهار فراز ذکر شود، علاوه بر مطالب گذشته نشان می‌دهد که آنان ضربه‌ای به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و راه و روش او نمی‌توانند بزنند و تنها به بازی‌های کودکانه خود مشغولند.

اشکالات:

تاکنون آیات زیادی مطرح شد که از آنها رایحه پلورالیزم دینی و صراط‌های مستقیم استشمام می‌شد، اما در مقابل آیاتی وجود دارد که می‌تواند به عنوان مانع از تمسک به این آیات مطرح گردد و سزاوار است که آنها نیز اجمالاً مورد بررسی قرار گیرد.

این آیات را در سه گروه می‌توان مورد بررسی قرار داد.

گروه اول، آیاتی است که از اهل کتاب بدگویی و آنان را ملعون، مورد غضب الهی، کافر، فاسق و... معرفی کرده است و بنابراین راه و روش آنان مورد تأیید دین اسلام نیست و هیچگونه حقانیتی به آنان تعلق نمی‌گیرد.

گروه دوم، آیاتی است که پاداش‌های آخرتی را مشروط به ایمان به اسلام می‌داند که مفهومش پاداش نداشتن عمل‌کنندگان و معتقدان به سایر ادیان و نتیجه‌اش حقانیت ندادن به آنان است.

گروه سوم، آیاتی است که زبان حکومت دارد و تنها کسانی را اهل کتاب واقعی می‌داند که به دین اسلام بگردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند. و این فرمول در گذشته و حال و آینده مورد تطبیق است. در گذشته، حتی قبل از آمدن اسلام، آن اهل کتاب خوب و تسلیمی که اگر بر فرض اسلام آمده بود و بر آنان عرضه شده بود، ایمان می‌آوردند، آنان اهل کتاب واقعی هستند. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن تعداد از یهودیان و مسیحیان که اسلام را قبول کردند معلوم شد که اهل کتاب واقعی بوده‌اند، مستضعفان یهودی و نصرانی در تمام اعصار نیز اگر به گونه‌ای باشند که وقتی اسلام به آنان عرضه شود به آن ایمان می‌آورند، اهل کتاب واقعی هستند و گرنه نیستند.

بنابر این، آیاتی که مدح اهل کتاب را متضمن است، نظر به اهل کتاب واقعی دارد، نه هر اهل کتابی.

برای اثبات پلورالیزم دینی از دیدگاه قرآن باید این سه دسته آیات مخصوصاً گروه سوم پاسخ داده شود، زیرا پاسخ گویی به دو گروه اول و دوم نسبتاً راحت است، چراکه آیات گروه اول مربوط به قضایای خارجی است. مثلاً وقتی گروهی یهودی خیانت می‌کنند، دروغ می‌گویند و... و خداوند می‌خواهد آنان را توبیخ کند و آنان تحت این نام خود را مخفی کرده‌اند. خداوند آنها را با همان نام می‌خواند و توبیخ می‌کند و بالاخره بدی نافرمانی و گنه کاری افراد، به مکتب نمی‌چسبد، کما اینکه توبیخ مسلمانان با هر اسمی و رسمی، ضربه‌ای به حقانیت اسلام نمی‌زند. گروه دوم نیز منافاتی با پلورالیزم دینی ندارد، زیرا ارزش قایل شدن برای افراد طرفدار یک مکتب و دادن امتیاز به آنان به مفهوم سلب تمام امتیازات از طرف‌های دیگر نیست.

اما گروه سوم اگر اثبات شد و آیاتی داشته باشیم که «اهل کتاب» را منحصر در طایفه خاص کند، این آیات تمام بحث‌های گذشته را به چالش جدی می‌کشاند.

آیات گروه اول

۱- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ﴾ (آل عمران: ۷۰ و

۷۱) «ای اهل کتاب چرا به خدا کفر می‌ورزید با آن‌که خود گواهی می‌دهید؟»

۲- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبُسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

(همان) «ای اهل کتاب چرا حق را با باطل در می‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید با اینکه خود می‌دانید؟»

۳- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾

(آل عمران: ۹۸ و ۹۹)

۴- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ

شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (همان) «بگو ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان

آورده است از راه خدا باز می‌دارید و آن (راه) را کج می‌شمارید، با آن‌که خود (به راستی آن) گواهی‌دهنده‌اید؟ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست»

۵- ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره: ۱۲۰) و

هرگز یهودیان و مسیحیان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی»

۶- ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾ (مائده: ۱۸) و یهودیان و

مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم.

۷ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مائده: ۵۱) (ای مؤمنان، یهود و نصارا را دوستان خود مگیرید، بعضی از آنها دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود، آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید)

۸ - ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾ (مائده: ۶۴) «و یهود گفتند: دست خدا بسته است، دست‌های خودشان بسته باد و به سبب آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند»

۹ - ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ (مائده: ۸۲) «مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت».

۱۰ - ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّ بْنُ الْإِنِّ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ (توبه: ۳۰) «و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست».

بررسی

این آیات و نظایر این‌ها که از اهل کتاب بدگویی می‌کند، همه قضایای خارجی و به خاطر اعمال یا عقایدی است که پیدا کرده‌اند و ربطی به اصل دین یهود و یا دین مسیح ندارد، مثلاً شرک آوردن به خدا، فرزند قرار دادن برای او، خود را پسر خدا دانستن، کفر به آیات خدا، جلوگیری از راه خدا، حق و باطل را با هم درآمیختن و خدا را فقیر و بی‌چاره دانستن همه اموری است که هر کدام را در برهه‌ای از زمان، گروهی از اهل کتاب معتقد شده یا عمل کرده‌اند، ولی همه اینها انحرافات بود که آنان در شریعت حق موسی ایجاد کرده‌اند و اگر سرزنش می‌شوند، به خاطر همین امور است، نه به خاطر یهودی یا نصرانی بودن.

بنابراین، این دسته از آیات نمی‌تواند مانعی بر سر راه پلورالیزم دینی و صراط‌های مستقیم باشد.

گروه دوم

۱ - ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾ (نساء: ۱۲۴) «و کسانی که کار شایسته انجام دهند - چه مرد باشند یا زن - در حالی که مؤمن باشند، داخل بهشت می شوند و به قدرگودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند».

۲ - ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نحل: ۹۷) «و هر کس چه مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه حیات بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد».

۳ - ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ (طه: ۱۱۲) «و هر کس کار شایسته کند و مؤمن باشد نه از ستمی می هراسد و نه از کاسته شدن (حقش)»

۴ - ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾ (انبیا: ۹۴) «پس هر کسی کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد تلاشش ناسپاسی نخواهد شد و ما بیم که به سود او ثبت می کنیم».

۵ - ﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (غافر: ۴۰) «هر کس بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی یابد و هر که کار شایسته انجام دهد - چه مرد باشد چه زن - در حالی که ایمان داشته باشد، داخل بهشت می شود و در آنجا بی حساب روزی می یابد».

بررسی

این آیات و نظایر اینها قید مؤمن بودن را نیز کنار عمل صالح ذکر کرده اند، ولی اولاً متعلق ایمان را ذکر نکرده اند. بنابراین معلوم نیست ایمان به رسول اکرم ﷺ نیز دخالت دارد یا تنها ایمان به خدا کافی است. شاید با قرینه قرار دادن آیه ردیف اول و پنجم بتوان نتیجه گرفت که ایمان به شخص خاص مطرح نیست، زیرا آیه پنجم سخن مؤمن آل فرعون است که قرآن نقل کرده و در آن زمان پیامبر اکرم ﷺ موجود نبود و ایمان به وی لازم نبود و آیه ردیف اول با قرینه آیه قبلش که می فرماید: «(پاداش و کیفر) به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست، هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری ندارد.» نشان می دهد که

باز ایمان به شخص خاصی مطرح نیست، بلکه ایمان به خدا، تنها کافی است. بنابراین در سایر آیات نیز همین گونه است و ایمان به خدا، یعنی تسلیم محض بودن در مقابل دستوره‌های او برای یافتن پاداش مناسب و خوب کافی است. برخی از آیات دیگر قرآن نیز این مطلب را تأیید می‌کند نظیر آیه:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاَتَمَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْ أَوْ كَانَتْ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (روم: ۴۷) «در حقیقت پیش از تو رسولانی به سوی قومشان گسیل داشتیم، پس دلایل آشکار برایشان آوردند، و از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است»

روشن است که مراد از «مؤمنین» در این آیه مؤمنان به نبی اکرم ﷺ نیست بلکه دارای معنای عامی است که همان تسلیم محض بودن در مقابل خدا است.

باز آیه دیگری مؤمنان را این گونه معنی می‌کند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (انفال: ۲ و ۴) مؤمنان آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود، دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

سپس بعد از بیان ویژگی دیگری می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ (همان) «آنانند که مؤمنان حقیقی هستند»

آیات اول سوره مؤمنون یک سری صفات و روحیات انسانی را به عنوان ویژگی‌های مؤمن می‌شمارد:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ (مؤمنون: ۱ - ۱۰)

«به هر حال آنچه مهم است این که مؤمن به معنای مسلمان به دین اسلام نیست، بلکه صاحبان ادیان دیگر نیز می‌توانند در برخی صورتها مؤمن دانسته شوند. پس آن پادشاهای بیان شده را دریافت می‌کنند.»

ثانیاً این آیات جزاهای بزرگ چون «حیات طیبه» «دخول بهشت» «خوف نداشتن» و... را بر عمل صالح همراه با ایمان معلق کرده است و منافاتی ندارد، بر کسی که تنها عمل صالح انجام دهد و ایمان ندارد، جزای کمتری داده شود، یا در آخرت دارای ترس باشد و تنها یا در دنیا خوشبخت شود نه در آخرت یا تنها نام نیکش بماند و... همانگونه که قبلاً سخن مرحوم علامه طباطبایی گذشت مطلق برای خود نکته‌ای را بیان می‌کند و همان مطلق همراه با قید نکته دیگری را.

گروه سوم

- ۱- ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ (قصص: ۵۲) (کسانی که قبل از آن، به ایشان کتاب داده‌ایم، آنان به (قرآن) می‌گروند).
- ۲- ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (آل عمران: ۱۹۹) «و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بدانچه به سوی شما نازل شده و به آنچه به سوی خودشان فرود آمده ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشع‌اند، و آیات خدا را به بهای ناچیز نمی‌فروشند، اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت».
- ۳- ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ (آل عمران: ۹۲) «و این کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستادیم و کتابهایی را که پیش از آن آمده تصدیق می‌کند... و کسانی که به آخرت ایمان می‌آورند به آن (قرآن نیز) ایمان می‌آورند».
- ۴- ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (نساء: ۱۶۲) «لیکن راسخان آنان (اهل کتاب) در دانش، و مؤمنان، بر آنچه به تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند».
- ۵- ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ﴾ (عنکبوت ۴۷) «و همچنین ما قرآن را به تو نازل کردیم پس آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم بدان ایمان می‌آورند و از میان اینان کسانی هستند که به آن می‌گروند».

بررسی:

این گروه از آیات که نمونه‌هایی از آنها ذکر شد، تنها دلالت می‌کند که گروهی از اهل کتاب بالأخره به قرآن یا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان می‌آورند، ولی هیچکدام از آنها ظهور ندارد در این که، باید ایمان بیاورند یا اگر ایمان نیاورند، اساساً اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، بلکه تنها بیانگر یک قضیه خارجی هستند و یک پیشگویی. بنابراین آیات گروه سوم آن گونه‌ای که در ابتدا مطرح شد وجود خارجی ندارد تا بتواند بر آیات دیگر حاکم باشد.

اشکال:

ضمیر «هم» در آیه سوره قصص ضمیر فصل است و دلالت بر حصر می‌کند و نشان می‌دهد که اهل کتاب واقعی کسانی هستند که به قرآن ایمان بیاورند. و با قبول این مطلب معلوم می‌شود که مراد از اهل کتاب‌های قرآن، اهل کتابهای واقعی است.

جواب:

اول، مراد از «الذین آتینا هم الکتاب» گروهی خاص از یهودیان یا مسیحیان یا رفاعه با چند نفر دیگر بودند که مسلمان شدند و مرجع ضمیر «هم» همان گروه است.

دوم، ضمیر «هم» افاده حصر نمی‌کند، زیرا «الذین آتینا» مبتداء است و خبرش در واقع «به یؤمنون» است که چون بین مبتدا و خبر زیاد فاصله شده ضمیر «هم» می‌آید تا صدر و ذیل جمله مرتبط شود و اکنون در عبارت، «هم» مبتدای دوم و «به یؤمنون» خبر آن و مجموع مبتداء و خبر، خبر برای مبتدای اول می‌گردد. به عبارت دیگر وقتی ضمیر «هم» افاده حصر می‌کند که فایده دیگری بر وجودش مترتب نباشد که برای حفظ کلام حکیم از لغویت فایده حصر بر آن مترتب می‌شود. در حالی که اینجا فایده دیگری دارد و آن مرتبط کردن خبر با مبتدا است.

سوم، بر فرض که افاده حصر کند، آیا مشخص می‌کند که اهل کتاب واقعی آنانند که به قرآن و پیامبر اسلام ایمان می‌آورند، یا بر عکس مؤمنان واقعی را در اهل کتاب حصر می‌کند و می‌گوید، درست است که عده زیادی از افراد ادعای ایمان می‌کنند، ولی ایمان واقعی در بین اهل کتاب یافت می‌شود نه غیر آنان. چهارم، بر فرض هیچ یک از این حرفها و اشکالات مطرح نبود، آیا امکان دارد،

خدای حکیم همه جا لفظ «اهل کتاب» یا «یهود» یا «نصارا» بگوید و از آن‌ها گروه خاصی مد نظرش باشد و هیچ‌گاه سخنی از آنان نگوید تا زمانی در یک آیه‌ای مجملاً به نحوی که از ضمیر فصلی استفاده شود سخن بگوید و بخواهد این سخن بر تمام آیات دیگر حاکم باشد و همه را مضیق کند و بگوید مراد از اهل کتاب، طایفه خاصی از آنان است. آیا این کتابی می‌شود که «به لسان عربی مبین» و صف آن است یا کتاب معما و لغز می‌گردد.

بنابراین این آیه و امثال این‌ها هیچ مزاحمتی برای پلورالیزم دینی به معنایی که مطرح شد ندارد و اثبات پلورالیزم دینی از آیات قرآن بدون اشکال است.

نتیجه بحث و ثمره فقهی

بنابر آنچه گذشت پلورالیزم صدق درباره ادیان و فرقی که بت پرستی و شرک ندارند پذیرفتنی است. از همین رو فی الجمله می‌توان گفت، اعمال عبادی آنان نیز از نظر فقهی صحیح بوده و مسقط تکلیف نیز هست. به خاطر این قید فی الجمله را آوردیم که بر اساس برخی نصوص خاص، بعضی از اعمال آنان صحیح نیست. در مورد اعمال غیر عبادی (معاملات) نیز بی تردید معاملات با آنان نیز صحیح است.

* * *

منابع

- قرآن کریم
- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ه. ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ه. ش.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ ه. ش.